

بعض رسید که حکیم علی بن محمد خود حوض اهدا شد نمود و در یکی از کهنه سائے آن زیر آب خانه ساخته بقامت ریختن و دوران خانه زخمی چند و کتا بها  
 گذاشته و تدریس بجای برده که چون آب را نمی گذارد که در اعاد اخل شود هر کس سے خواہد کہ تماشائے آن خانه برود و بر بندہ شد و نگب سبتہ  
 در آب فرو میرود و در آنجا زخمی ترگداشته و خست خشک که در آنجا گذاشته اند سے پوشد و در آنجا خانه جای دو ازده کس سبت که با ششم  
 صحبت میدارند جاگیر تماشائی آن خانه تشریف برده بر و شیکه گزارش یافت دوران خانه رفت و نوعیکه شنیده بود بیدار مخطوب شد  
 و حکیم سبت پنجم و ہزار سے سر فرزی یافت نویسنہ در ہی از دیات جالندہر قلعہ پنجاب برق بر زمین افتاد و وازدہ در عہ و طول  
 عرض نویسنہ شد کہ نشانی از رستی و سبترہ ناندہر سعید حکم جالندہر بر سر آن زمین رفتہ حکم کنیدن انجا نمود ہر چند سے کنڈنڈا شتر  
 حرارت بیشتر طاف سے شد بعد کنڈن خج شش در عہ زمین ہارچہ ناندہر این قلعہ بر آمد بعد سے گرم بود کہ گویا ہمین زمان از کرہ انست  
 بر آمدہ ہر گاہ با و ہوا رسید سرد گردید از آنجس محصور بادشاہ ارسال داشت چون از نظر گذشت حوالہ داد و آہنگر گردید او حصہ  
 از آن و یک حصہ از این دیگر آہنگر دو و شمشیر و یک خنجر و یک کار و درست ساخته گذرانید پسند افتاد و العلم عنده تعاسے کہ آہنگر از آن  
 قلعہ آہن ناما میر شش آہن دیگر این چیز ساخت یا سکا صاحبی پادشاہ از آہن دیگر ساخته پادشاہ را خوشنود گردانید و الا انچه معلوم  
 است آن قلعہ آہن نیست کہ چنین چیز با از و آہر است شہ نو سبت پادشاہ در قلعہ شہر آہر آیدین در و سبتہ نند اندیش کہ بعض  
 یروم اور از بار یا ننگان در گاہ الوہیت مید استند و توارق عادات از ویان سے کردند و بعضی اعمال اور اسجو جا و سبت  
 میدا و نند متوجہ شد چون وقت نماز شام بود و بعد از آن کہ در لیش از نماز رخ شد خج در لیش دیگر بر آہر آن در و شش کہ اور نند آہر آہر  
 الی تادہ دست مناجات پنجاب قاضی الحاجات بر و استند نگان از ہوا بر سرش بطریق زرباستہ ہفتصد اشرفی طلا تہریر  
 بارید و رویش نصف اشرفیا پادشاہ دادہ گفت کہ در خزانہ بگذراید گاہ سے کمی نخواہد شد و نصف بخوشی خود قسمت کرد پادشاہ شہ  
 حضرت گشت در راہ بخاطر گذرانید حیفہ کہ باد رویش دست بوس نکردم مہرین شما خادم آن در و شش آہر گفت کہ دست بوس  
 شما بد رویش رسید این معنی موجب مزید تعجب گردید و گفت کہ این شہر اور آہر است بہت یا ساحر سے یا از عوالم جن و پر سے سبت گشت  
 از بر شست بطور ہیست کہ از صفائی باطن حسن اخلاص اعمال اوست لفظ ہم کاٹے ارغاک گیر و زرشہ و دہناقصی را سیم گشت  
 شود و سنگ گزار او گر مر بود و چون بصاحب دل رسید کہ سیر بود

ذکر و بیان رسیدن بازگیران بنگالہ محصور و تماشائی انواع بازبیا حیرت افزا

بازگیران اول شجر اقسام اشجار شمرہ بر زمین ریختہ بعد بارگزان گردیدند و اخصونا خواندند بیکبار از چند جا شروع ندمیدن درختان دید  
 و در طرفہ العین درخت توت و سیب و نار چیل و انبہ و اناس و انجیر و خرما و میخک و غیر ہم کہ درین بلاد وجود ندارد و نمودار گشت و آہستہ  
 آہستہ بلند شدہ بعد کمال رسید و برگها بر آورده گل کرد و بار بستہ پنختہ گردید بازگیران اناس نمودند کہ اگر حکم شود میوہ این درختان چیدہ بخورند  
 حکم شد کہ بکنند برگ در درختان گردیدند و اخصونا خواندہ انبہ و سیب و توت و اناس و انجیر و غیر ذلک چیدہ در حضور آوردند حاضران این  
 بموجب حکم خوردند و لذت نایافتند بعد آن بہت چند کمال زیبائی خوش رنگ و نغمہ سنج در میان آن درختان ظاهر گردید و آن ہمہ مرغان  
 بران اشجار توت و سنج و نغمہ سرا بودند بعد از نساختہ در آن لیمان سے بود خزان روی نمود و برگها زرد و خشک گردیدہ در زمین فرو رفت  
 و از نظر بانائب گشت دیگر در آن شب کہ نہایت سیاہ تاریک بود سیکہ از بازگیران بر بندہ شد و غیر از مشورت چیز سے با خود نداشت  
 چرخے چند ز و بعد آن چادر گرفت رائیہ علی در میان چادر آورده و شعلہ آگ بزرگ و زربوشن گشت و آنقدر نور و صوبہ رسید کہ از  
 وہ روزہ را ہر کس آمدہ ظاہر کرد کہ در قلمان شب عجیبی نمود و از آسمان چنان نور سے ظاہر گشت کہ ہرگز بدلتا روشنی روز ندیدہ اثر

و یک تفت نفر با هم استاده شروع گویای و خوانندگی نبوی نمودند که متنازعه شد که سیکه سوزاند یا برغت کس دیگر قریب بعد تیر رسیدند  
و معلق در هوا نگاه داشته که گفتند که بیگانه امر شود که از تیر پارا آتش هم و حسب الامر شمع در دست گرفته تیر جوانی را که بر سر آنها  
قریب بعد که از فزون بود آتش سوزیدند بر قدر تیر را حکم میشد در همان قدر آتش سے گرفت دیگر تیر یکا کنار و کمانی حاضر شدند  
یکه از ایشان که از ابدست گرفت و تیر انداخت در هوا بلند رفت با آنها ایستاد تیر دیگر سرداد با تیر اول نبد شد همچنین چنان تیر با هم نبد  
کرد تیر آخرین از پشت را باشد دیگر تیر پارا از هم جدا ساخت دیگر تیرت من گوشت و برنج و مصالح در دیک انداخته آب نبردان کردند و هلا آتش در  
زیر جانی بود دیک خود بخود در جوش آمد و بعد از ساسته سرد گیتا و اگر دند قریب بعد لنگری طعام بر آوردند و بخورش مردم دادند دیگر فواره بر زمین  
خشک نصب کرده بسیار در آن گشته فواره بکیا بر جوش آمد قریب بدو در بلند شد و هر لحظه بنگی دیگر آب از فواره می جوشید و کل افشان  
نیز میشد و آب فواره که بر زمین ریخت زمین تیر شد قریب یک ساعت فواره در جوش بود چون آره برشته شد آب هیچ جا پیدا نبود و باز فواره بر زمین نصب کردند و تیر از  
یک فواره آب میریخت و از سر دیگرش شرار افشان میشد قریب دو گشتری تماشا کردند دیگر یک نفر از ایشان استاده شد و نفر دیگر بالا سے آن  
برگشت او ایستاده و همین قسم شصت نفر بالای هم ایستادند سیکه آمد پای شخص اولین ربع دیگران بر دوشته چسبید و نفر اولین قوت  
کرد و فواره از دست او را نبد و پنجاه دند نفر را بر دوشته در میدان گردید دیگر آدمی اور دند و یک یک اعضا آن را جدا کرده بر زمین  
اعضا او افتاده بود و باز چادر بر کشید سیکه از بازگران اندرون چادر رفته بعد از ساسته بر آمد چون پارچه را بر دوشته آن شخص صدم  
و سالم اعضا بر جوست گویا هرگز زخم بر بدن نبود و دیگر کلاه و رسیان آورد و سر رسیان گرفته کلاه در او را و بر او بلند افکند کلاه از نظر نا پدید  
گشت و تار سے بنظر سے آمد یک نفر از آنها براق لبته حاضر آمد و گفت دشمنان من آمده در هوا ایستاده و سر رسیانی که انظر و نمایان  
بود گرفته بر آسمان بر آسمان عروج کردند چند آنکه از نظر تماشا نمایان غائب گشت بعد ساسته از تار رسیان قطره های خون چکید  
و بعد بدفعات تمام اعضا بدن در آید و براق بر زمین افتاد در آن حال زلزل از پرده بیرون آمده اعضا شوهر سے را جدا کرده  
نوحه و گریه کنان اجازت سستی شدن یعنی سوختن با آتش شوهر مرده خود گرفت و آتش فروخته با اعضا شوهر خاکستر گردید ساعی نگذ  
که آن شخص همان طرز بایراق از بالای آسمان بر آید رسیان فرود آمد و کورش سجا آورد و گفت با قبال پادشاه بر دشمنان ظفر نایه  
آمده ام و اعضا که فرود نیجه از دشمن بود چون بر حقیقت زوجه خود اطلاع یافت نامه و فریاد بنیاد بیاریان گفت زن مرا پیدا کنید والا  
خود را در آتش انداخته سوخته خاکستر سے شوم و بر آسروختن مستعد گردید و درین اثنان او حاضر آمده گفت ای شوهر خود را کشت که  
من زنده ام و دیگر کیسه آورده افشانند هیچ چیز در آن نبود بعد آن دست درون کرده دو فرس بر آوردند خوش رنگ و کلان و بزرگ  
خروس را بنگ در آوردند هر گاه این خروسها بال هم سے زوند از بال آنها شور افشان سے شد و یک ساعت بخوسه با هم در خجک  
بودند چون پرده بر سر خروس کشیده بر دوشته کبک رنگین نمودار شده بنیاد خوشخوئی و تقیه بنیاد شوهر گویا در او من کوستانند  
باز پرده در میان گذاشته چون بر دوشته دو مار سیاه کفچه دار بودند پشت آنها قریب سے دهنها باز و کفچه سر از زمین بر دوشته  
بهمه گر چوب نند دست شده افتادند بعد غائب شدند و دیگر بر زمین جوشه کنند و گفتند که سقا بان از آب پر سازند چون دگشت  
پرده بر سر آنها کشیده بر دوشته آب بر نبرج لبته بود که فیلان بران گذاشتند و هرگز شکسته نشد دیگر دو خیمه بر سر و هم بفاصله یک  
تیر انداز ایستاده کردند اولاد من خیمه بر چیدند و گفتند بر منید که در خیمه چیست نیست و خیمه خالیست بعد از آن سیکه دو خیمه رفت و دیگر  
داخل خیمه دیگر شد و گفتند که از جانوران چرند و پرند و هر چه بر ما نیاد ازین خیمه بیرون آورد و بنگانیم حکم شد که شتر مرغ را بر آید و فواره  
از آن خیمه با دو شتر مرغ بیرون آمدند و با یکدیگر خجک کردند و محلا ازین هر دو خیمه بر جانور سے را که نام سے بردند باز بنگان حاضر شدند

دیگر پشت بزرگ از آب پر ساختند و بر زمین گذاشتند کی از آنها گلی در دست داشت گفت که بهر رنگ نغیرانید همان رنگ در آب فرو برده برآورد هم گل زرد بود و در آب انداخته برآورد نارنجی شد و همین یک گل را صد بار در آب انداخته هر بار بزرگ تازه ظاهر ساخت همچنین کلاوه لیمان سفید در آن آب فرو بر سرخ شد دیگر بار زرد برآمد همچنان هر مرتبه که آن لیمان در آب انداخت هر بار بزرگ دیگر برآورد و دیگر نفس چهار پهلو آورد و کبک طرف که نمود بلبل خوش آواز در آن نفس نمود طرف دیگر نفس که نمود درین مرتبه بخت طوطی نمود از طرف سوم جانور سے سرخ رنگ از طرف چهارم بخت کبک مشاهده گشت دیگر قاسی کلان بسیت در غی کستر دند خوش طرح و رنگین چون آن قالی برگردانید پشت اوروسے شد و روی پشت اما رنگ و طرح دیگر اگر صد بار سے گردانید هر بار پشت روسے شد و روی پشت و طرح دیگر نمودار سے گشت دیگر آفتاب کلان پر آب کرده آتش را تمام و کمال بختند چون باز آنرا درست داشتند و اثر آن نمودند از دهنه آن آتش بخت همچنین چند مرتبه آب و آتش از آن برآوردند دیگر جوال کلاسه آورند آن جلال دوسر داشت تریوز کلان برآوردند و ازین سر جوال تریوز اندرون انداختند و از آن سر انکو صبا سے و شمش برآوردند همچنین چند مرتبه انواع میوه ازین سر جوال انداختند و از سر دیگر میوه دیگر برآوردند و دیگر از آن سبزه نغیرانید نفسے ایستاد و دهن باز کرد و سر مار سے از دهن او بیرون آمد و نفر دیگر سر مار گرفته کر کشید قریب بچهار دره مار از دهن او برآورد و دهن آئین تابست مار از دهن او برآورد و مار را بزرگ بر پا کرد و آن مار با یکدیگر خنک نمودند و با هم چسبیدند دیگر آئینه برآوردند و یک گل در دست گرفتند آن گل دو آئینه هر بار بزرگ دیگر سے نمود و دیگر مرتبه آن خالی برآوردند و همکس مشاهده کرد که مرتبه تا ناخالصیت بعد یک کثرت مرتبه تا نهار برآوردند کیے پر از عسل و دیگر سے پر از شکر و همچنان از سر کیے شیرینی دیگر و آن شیرینهارا اهل مجلس خوردند بعد از ساعتیکه باز مرتبه تا نهار برآوردند همه خالی نبود که گویا کسے آنها را پاک شسته دیگر کلیات سعد شیراز سے آورند و کبک سے گذاشته چون برآوردند دیوان حافظ برآمد آنرا چون کبک سے کردند دیوان سلمان ساوسے برآمد باز چون در کبک سے نمودند دیوان انور سے برآمد همچنان چند مرتبه کتاب را در کبک سے کرد و هر مرتبه دیوان دیگر برآوردند دیگر زنجیر بمقدار پنجاه دره آورده بود انداختند آن زنجیر در هوا راست ایستاد که گویا زنجیر بجائی نهدست و سنگے آوردند آن سنگ زنجیر گرفته بالا رفته ناپدید گردید همچنین پلنگ و شیر بعضی جانوران دیگر زنجیر را گرفته بالا رفتند و ناپدید شدند بعد آن زنجیر را برآوردند در کبک کردند از آن سنگ و جانوران اثر سے ظاهر گشت که کجا رفتند و چسبند دیگر لنگری آوردند پر از لیمون و گوشت لذیذ بود باز سر پوشش بر سر لنگری گذاشتند چون بر دستند لنگری پر از قبولی پر شمش و بادام و قیبه بود باز سر پوشش بر آن نهادند این مرتبه پر از نخ و پاجه بود همچنین چند مرتبه سر پوشش گذاشتند و بر دستند هر بار خوردنی تازه منظر سے آمد کیے از آنها انگشتر سے با قوتی آوردند و در انگشت کوچک خود کرد و باز از انگشت کوچک برآوردند و با انگشت دیگر کرد و انگشت کردید انگشت دیگر انداخت لیکن فیروزه گشت دیگر سیاه سے تمام از کاغذ سفید حاضر کردند و بدست پادشاه دادند غیر از کاغذ سفید ساوه بنظر در نیامد و بعد آتی که باز دید اول ورق سرخ افشان و لوح پر کاغذ ایران ساخته نمودار گشت ورق دیگر باز کردند رنگ کاغذ افشان کرده و بر صفت صورت مردوزن برابر هم کشیده بودند بسیار پاکیزه ورق دیگر باز کردند رنگ زرد در کمال هموار افشان کرده نمونه شیر و کاوتی در آمد ورق دیگر که باز کردند رنگ سبز افشان کرده نمونه باغ و درختان سر و بسیار و گلها می بسیار گفتند و عمارتے و میان باغ بود ورق دیگر که برآوردند رنگ کاغذ سفید و مجلس زرسے کشیده بودند که دوسر دار با یکدیگر درخت و صندل مجمل در هر رسے که باز میکردند رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نمود مجلس تازه منظر سے آمد القصد دور و زو شب باز گیران جلال و نادر کاران سحر کردار انبساط پیرای خاطر پادشاه بودند پنجاه هزار روپیه و خلع فاخره مرحمت گردید و همچنین شایسته از در هر مرتبه

و دیگر شایر اہل و اہل انعام ہا نمودند بجزو قریب و ہنگ روپیہ ہا ناما رسید این احوال را جانگیر خود ہم در کتاب جانگیر نامہ کہ تعلیم و اشفا  
خود نگاشتنہ مفصل مرقوم ساختہ فقیر از کتابیکہ استنساخ نموده در اینجا چنین نوشتہ اند اگرچہ محفل گنیت و ائحدہ علی الراؤس

ذکر در بیان تسخیر کانگڑہ کہ مقدمت فتح کوہستان پنجاب است

در اوائل سال سیزدہم جلوس شیخ فرید مرتضی خان میر بخشے با لشکر گران برای تسخیر قلعہ کانگڑہ متعین شد و راجہ سورجمل پسر راجہ با سو کہ بعد  
فوت پدرش منصب دوشیزاری خسر از گشتہ بود ہمراہ پیر بخشے تعینات گردید راجہ سورجمل بتمام ناسازسے وقتنہ پر دہار در آمدہ  
باشیخ طریق مخالفت و منازعت پیوید و شیخ صورت حال اورا بہر گاہ نگاشت و راجہ بخدمت شایر اہل و اہل خرم ملتجی گشتہ سو مزاج  
شیخ نسبت بحال خود معروض داشت متفان اینحال مرتضی خان بقضا انہی فوت نمود و راجہ سورجمل حضور طلب شد ہم گاہ  
شایر اہل و اہل کن نصرت یافت و ہم گاہ سو فوت ماند بعد از ان کہ ممالک کن مفتوح گشت و شایر اہل و اہل از ان طرف معاودت  
نمود و راجہ سورجمل بوسائل امر بخدمت شایر اہل و اہل متعینا تسخیر قلعہ کانگڑہ گردید و شایر اہل و اہل از پا و شاہ اذن گرفتہ لشکر گران بہر کردہ  
راجہ سورجمل متعین فرمود و محمد تقے بخشے سرکار خود را نیز ہمراہ او گردانید رسیدن در کوہستان راجہ راجہ محمد تقے نیز صحبت و ذکر  
چون این معنی تسمع شایر اہل و اہل رسید محمد تقے بخشے اطلب شدہ عوض آن راجہ بکرا جاہیت برہمن را کہ یکے از عمدہ ہاسے سرکار  
شایر اہل و اہل و دلاور سہ ہمتا بود ہا مردم دیگر متعین فرمود از طلبیدن محمد تقے و متعین شدن راجہ بکرا جاہیت راجہ سورجمل نصرت غنیمت  
دانستہ بصراحت یعنی ورزید و بانکر شاہ زادہ خبک کردہ سید صنی بار ہر را کہ از عمدہ ہا بود مع چندسے از ہرا و انش کبشت  
دست تعدی در از کردہ ہر گنہ ہاسے دزن کوہ و محالاست خالصہ شدہ بعد کہ در پگنہ پھیالہ و کلا نور است عارت کرد ہمدین اثنا چون  
راجہ بکرا جاہیت نزدیک رسید راجہ سورجمل تاب نیاور دہ متحصن گشت و بانڈک زد و خورد قلعہ نیز مفتوح شد راجہ سورجمل را ہر فرار  
گرفتہ خود را ہر شتاب جبال و گریو ہاسے دشوار گذار گشتید جلگت سنگ برادر خود راجہ سورجمل منصب چہار صد تعینات بنگالہ بود  
چون راجہ سورجمل صد چنین حرکت گردید مطابق تجویز راجہ بکرا جاہیت شایر اہل و اہل در خدمت پادشاہ التماس کردہ جلگت سنگ  
را از بنگالہ طلبید پشت و بعد از آمدن اورا بمنصب ہزار سے ذات و پانصد سوار و خطاب راجہ سورجمل سرور از فرمودہ ملک  
مورد ستے نصرت نمود و بموجب حکم پادشاہ در ہتھر کہ سکن راجہ سورجمل است شہر سے موسوم بنور پور بنام نور جان بکرم آباد  
گشت و راجہ جلگت سنگ ہم و تسخیر کانگڑہ برفاقت راجہ بکرا جاہیت متعین شد کانگڑہ قلعہ ایست قدیم ہرمت شماسے لاہور  
در بیان کوہستان ہست و سہ برج و مہنت دروازہ دارد درون آن یک کروہ و پانزوہ طناب طلست و دو کروہ و دو طناب  
ارتفاع و یکصد و چہار رعد عرض و دو عرض یعنی مالاب کلان درون اوست تاریخ اساس آن قلعہ پچیس نیداند و در تسخیر  
ہم نہ نوشتہ اند فریج یکے از فرمان روا یان دہلی تا عہد اکبر پادشاہ باوصف پور شہاسے متواتر مفتوح نگردہ القصد راجہ بکرا جاہیت  
مخاصرہ نمودہ راہ رسد غلہ و جمیع مایحتاج مسدود ساخت و مشیت ایوڈ ہم تسخیرش رفتہ بود و خاطر قلعہ باخر رسید اندیکے  
کہ ماندوران کرم افتادہ از کار رفت قلعہ نشینان چہار ماہ غلف ہا خشک جو شاندہ خوردند چون نہایت عسرت رو نمود و کار  
ہلاکت کشید نیاچار راجہ تلوک خندا ان خواستہ مقابلہ قلعہ پیش راجہ بکرا جاہیت فرستاد و بواسطت راجہ جلگت سنگ  
بعد از عہد و پیمان آمدہ ملازمت کرد و غزہ محوم سہنہ پانزوہم جلوس مطابق سہنہ بکزار دست و یک ہجر سے روز شنبہ  
و عہد سلطنت جانگیر مفتوح گشت و راجہ بکرا جاہیت مورد قیام عنایت پادشاہ سے گردید

ذکر در بیان نصرت مرکب و الال بعد سیر کانگڑہ بکشمیر و لندپیر



جهانگیر پادشاه از دار الخلافه اکبر با منصفیت نموده چون متصل موقع ملواریه رسید اتفاقاً دولت بر حمت حق پیوست و قریب  
 بموضع مذکور برب دریا سے بیاہ ہر فون گردید و عمارت عالی بر سر نزارش تعمیر یافت و محال جاگیر و اسباب ماریت و محال  
 نقد و جنس آن مغفور بدختر او نور جهان بگیم رحمت گشت و پادشاه از انجا متوجہ پیشتر شد چون راہ کسار و گریو پاسے دشوار گذار  
 بود و دوسے بزرگ را در نواسے سید گدہ شہتہ باجمے از مخصوصان و اہل خدمات متوجہ سہرا کا گڑھ گشت و از سید  
 بچا مندرل ساحل دریا گنگا مغرب خیام والا گشت راجہ سیدہ کہ نسبت بچرخ کروستے کا گڑھ واقعت در کوہستان عمدہ ترین  
 زمینداران است و گاہے افرغان روای دہلی روی نیایش نیارودہ برادر خود را با پیشکش لائق حضور پادشاه فرستاد و بگلہ  
 پادشاه بر فراز قلعہ کا گڑھ تشریف بردہ تا شا فرمود و بانگ نماز و شرائط اسلام بتقدیم رسید حکم شد کہ مسجدی عالی تعمیر نمایند بعد مشاہدہ  
 قلعہ در بھون کہ پایان قلعہ واقعت آمد و در زیر چتر کلاسنے کہ برت بندے از زمان پانڈوان نشان سید ہند و معارف منیت از  
 رام فلز است و میگویند کہ چنان تعبیه بکار رفتہ کہ آن چتر خود بخود ہم برگردد سران بکیر بھجان در حرکت و سرگرداشت چتر سے خود  
 از طلا استادہ کرد و چند روز بمسیر و شکار آن زمین شتغال و شہتہ از انجا تماشای جوالا کمپی توجہ نمود آن مکانیت دوازہ کردہ سہتے  
 کا گڑھ زیر کوہستے کلان کہ سر فلک کشیدہ اردو در آن مکان شبانہ روز از زمین و دیوار کا آتش خود بخود زبانہ میزند بعضے گمان  
 کردند کہ در انجا کان گوگرد است و شعلہ ہاسے آتش اتران پادشاہ قلیل الا دراک در تحقیق نشستہ حکم بکنند زمین نمود و انہما  
 پاشید چون بوسے گوگرد نشیند و آتش منقطع نگشت از عجائب و کرامت شہر و جاہاد حجرات کہ بکنند متہدم شدہ بود تعمیر نمود  
 و بہ از اول بنیانت آراست و در حواشے آن مکان عمارات دلنشین درست کرد گویند سلطان فیروز شاہ نیز در ایام سلطنت  
 خویش تبخیر کا گڑھ متوجہ شدہ بود و در جوالا کمپی رفتہ زمین کا وید و سہلے سہر کہ چسپت ہما ناقصہ معادن آفت بگوش این اہلمان  
 نرسیدہ تا بداند کہ این شعلہ با پیش او حکم شرار سے دارد معذرا محل تعجب و منتظہ کرامت بمردم آنجا و ارباب عقول نمی شود  
 بلکہ اگر شعلہ نرند جای تعجب و حیرت است دلکن اقتہ بحد سے من یشاء الی صراط مستقیم غلاصہ پادشاہ از سیر و شکار آن سرزمین و  
 تماشای آن اکنہ بنیانت مسرور شدہ متوجہ کتیر گشت اگرچہ در راہ کتیر بسبب نشیب و فراز را ہما صعوبتے کشید و دشوار گذار  
 جبال و گریو با طبیعت آسایش طلبع دشوار آمد اما بعد نزول در کتیر و مشاہدہ بہار آنجا کہ کوہ و صحرا پر از شقائق و ریاحین ہر طرف  
 جوسے ہاسے دلجو آیش در چشمہ ہاسے شیرین بود بنیانت محظوظ شد در زمان بودن بان خطہ ول پذیرد بر زمی سلطان جلع  
 پسر شاہزادہ خرم در دولت خانہ باز سے طحلانہ میگردد اتفاقاً باز سے کنان اطرف در بچہ جانب دریا رفتہ بچہ رسیدن سرنگون  
 بزیر افتاد و قضا را پلاستے تہ کردہ وزیر دیوار ہا نہادہ بودند و فرستے متصل آن نشستہ سر سلطان بہ پلاصں رسید و با اہر پست فرسٹ  
 خورہ ہر زمین افتاد و بانکہ از صفت در عہد بزیر افتاد آسیبی بدیش نرسید پیش از ان چار ماہ چونک سے کچھ گفتہ بود کہ سلطان  
 از جایی بلند خواهد افتاد اما آسیبی با دشوار ہد رسید از وقوع این معنی صدقات و خیرات بسیار اہل آمد و چونک سے مورد آفرین گشتہ  
 یا ضافہ موجب و انعام منبر از گردید پادشاہ بعد سیر کتیر معاودت ہندوستان فرمود چون اثر مرض ضیق بنفس پادشاہ طاہر گشت  
 و رفتہ رفتہ باشتاد کشید ہوا کہ ہندوستان را با مزاج خود سازگار نمیدانست نیابران از سہتہ شانزدہم جلوس ہر سال اوائل بھار  
 بکتیر میرفت و در ایام زستان معاودت ہندوستان میکرد

ذکر در بیان لجنی شاهزادہ شاه جهان

تا برسے احوال شاہزادہ خرم ملقب بشاہ جهان برین مطہ است کہ در سال دوم جلوس جهان گیر پادشاہ بنصب شد ہزار سے

و چار هزار سوار سر فرزند گشت بعد از آن که در سال هشتم صبیحه میرزا ابو الحسن مخاطب با صفت خان سپه اعظم و الدوله در عقد کج شاهزاده درآمد  
و به تماشای عمل مخاطب گشت بمنصب ده هزاره فوات و شش هزار سوار ترستی نمود و پس از چند گاه منصب پانزده هزاره می ذات و هشت هزار  
سوار عطا گردید و سرگام فتح مهم ولایت را نامنوده سپرش را بجنور آورد منصب بیست هزاره می ذات و ده هزار سوار و شاه خرم خطاب  
یافت پس از آن که بوم دکن متعین شد خطاب شاه جهان و منصب سه هزاره می و بیست هزار سوار یافته همیشه مورد رعایات پدید و نوجوان  
بپاس خاطر پادشاه و هم بنابر رضا جوئی برادر خود آصف خان که شاه جهان داماد او بود در از ویاد مدارج شاه جهان سے که شید بعد از آن که  
صبیحه نور جهان بیگم که از منصب شیر افکن فغان بود در جباله از دواج سلطان شهریار برادرزاده جهان گیر سپه شاهزاده دانیال در آمد و جهان  
که جمع مهم سلطنت بقبضه اختیار او بود جانب دار و داماد خود سلطان شهریار پیش نهاد خاطر ساخت شاهزاده شاه جهان بعد از آنکه  
از هم دکن معاودت نموده باز در آن رسید با عتقاد و وضع سابقه پرگنه و هولپور بجایگه خود خواسته گماشته خود متعین کرد اتفاقاً پیش از  
رسیدن عرض شد هشت شاه جهان نور جهان بیگم آن پرگنه را بجایگه سلطان شهریار نخواه کرده شریف الملک گماشته سلطان شهریار بر آن  
پرگنه متعین نموده بود هر دو گماشته در آن پرگنه با یکدیگر آویختند و شریف الملک بزخم تیر از یک چشم کور گشت بدین جهت طرفه آشوبی  
در سر اسطغانی برخواست و بخریبنا و با سه عظیم گردید شاهزاده عرض داشت متعین عجز و نیاز بحضور ارسال داشته افضل خان دیوان  
خود را فرستاد که بهر وجه عبار شورش فرو نشاندند بداندیشان بخواستند که رفع فساد کرد و بلکه در آنچه شورش افزاید پیش نهاد همت ساخت  
خاطر مگر راز برادر سے مثل آصف خان با تمام آنکه جانب دار شاه جهان است برگردانیدند و بر این مراعت آوردند که مهابت خان  
را که آصف خان دشمن دار شاه جهان نیز انحراف دارد از کابل ظلمیده شاهزاده و آصف خان را بدست او ذلیل باید کرد و ایندینبار  
تسید مهابت خان را بحضور ظلمیدند و مناشیر مطاعه درین خصوص بنام او صدور یافت او هر بار عذر سے معروضه داشته بجنور نیامد  
و آخر صبح نکاشت که تا آصف خان بحضور است آمدن من نمی تواند شد اگر نه الواقع براندختن شاه جهان منظوم است آصف خان  
بسیار بیگانه بفرستید تا من بحضور رسیده بفرستید حکم پادشاهت پر دازم پادشاه بر طبق عرض داشت مهابت خان آصف خان را  
به بانه آوردن خزانة بطرف اکبر آباد متعین نمود و اما آنقدر سپه مهابت خان را بمنصب سه هزاره می ذات و دو هزار سوار سر فرزند  
فرموده فرمان فرستاد که او را نیابت در کابل گذاشته خود متوجه آستانه بوس گرد و بعد این فرمان مهابت خان از کابل بحضور رسید  
بر محال جایگه ات شاه جهان از میان دو آب و غیره تغییر گشته بجایگه سلطان شهریار نخواه گردید شاه جهان باستماع چنین خبر  
از ماندون غامض حضور پدید گشت و پادشاه بجز و اطلاع این غریت از لاهور با کبر آباد منقضت فرمود و از فتنه ساز سے کوه اندیشا  
و اغوای نور جهان بیگم در عین کبر سن و ضعف بیار سے با چنان فرزند اقبال مند خود که غیر از طاعت و فرمان بردار سے دیگر  
در خاطرند اشت بر سر ستیزه آمد درین حال اکثر امر سے حضور با تمام ارسال رسل در سائل بطرف شاه جهان ما خود شدند و بعضی منصب  
و جایگه معاتب گشتند و درین مهم مهابتخان مدار المہام بود بدین منقضت از لاهور افواج قاهره بر سر شاه جهان متعین گردید و شاه جهان  
بعد رسیدن در اکبر آباد از استماع خبر آمد پادشاه بکوله سیوات شتافت و از انجا پسر خانانان در راجه بکراجیت و دیگر امر سے خود  
رو برو افواج پادشاهت سے که برو متعین شده بود فرستاده خود نیز مستعد شد عساکر طرفین با هم آویختند و هنگامه جدال و قتال گرم گردید  
شکر شاهزاده غالب آمده صورت ظفر روی نموده بود اتفاقاً در عرصه کارزار بنید و تھے نیم جان افتاده و نبدوق تیر بنید و نیتباید  
آتش فرزند در دست داشت راجه بکراجیت که جنگ مردانه کرده و دیرانه پر شکر پادشاهت سے حمل آورده بود و نزدیک بان سجد  
نیم جان رسید قضا را قبیلہ بر نبدوق رسید و سیر آن از سینه راجه بکراجیت گذشته او را از جان گذرانید بجزد هلاکت او لشکریان

را ذلی از دست رفت و شکست بر لشکر شاہزادہ افتاد و شاہ جهان بمشاورہ این حال پاجی ثبات افشردن محض جہالت و سفاہت تصور دہ  
 بناچار سے از سیدان عطفت عنان نمود و بجانب ماندون روان گردید پادشاہ باستماع این فتح متوجہ امیر شدہ سلطان پرویز را کہ  
 درین نزدیکی از پشتہ در حضور رسیدہ بود با مہاتجان در راجہ نرسنگہ دیو بندیلہ و راجہ گج سنگہ را مشہور و راجہ جے سنگہ کہ چواہد و دیگر  
 امر کہ گلی چیل ہزار سوار و فوج بود بر شاہ جهان متعین فرمود و اما لیتی شاہزادہ پرویز و مدار این مہم بر مہاتجان مقرر گشت چون  
 افواج پادشاہ سے نزدیک قلعہ ماندون رسید شاہ جهان رستم خان را با افواج خویش بمقابلہ خانان فرستاد و رستم خان طریق  
 ہونفا سے ہمووہ خود را بمہابت خان رسانید از این معنی توڑک جمعیت شاہ جهان زیادہ تر بر ہم شد و ماندن در ماندون صلاح ندیدہ  
 از آب نرید گذشتہ با سیر رسید در آن وقت خانانان کہ ہمراہ شاہ جهان بود نظر برگشت کہ مہابت خان مکاتب سے نویس  
 و ارادہ رفتن و اردو را با دارا خان سپیش قید کرد و در اسیر بعضی حرم و اسباب زیادہ سے گذشتہ بہ برہان پور آمد خانانان  
 کہ نظر نید بود بہ ہمانہ صلاح و آشتی از شاہ جهان رخصت گرفتہ بمہابت خان پیوست و نیز اکثر مردم جدائی گزیدند بحسب ضرورت شاہ جهان  
 در عین شدت باران از ہر ہا پور روانہ شدہ براہ گوگندہ و بندر مچیل پٹن بطرف اوڑیسہ و بنگالہ راستہ گردید چند منزل کہ  
 در حد و گوگندہ میرفت قطب الملک والی آن ولایت از راہ مرد سے پیشکش نقد و جنس غلہ و میوہ فرستاد سلطان پرویز  
 چند منزل تعاقب نمودہ بہ ہر ہا پور برگشت چون خبر رفتن شاہ جهان بطرف بنگالہ پادشاہ رسید شاہزادہ سلطان پرویز  
 و مہابت خان را حکم رفت کہ با جمعیت خود بطرف پٹنہ بروند و سد راہ شاہ جهان شوند و خانانان را با کبر آباد مقرر نمودہ  
 خود بدولت متوجہ کشیدہ شاہ جهان بپور رسیدن در اوڑیسہ و باندک جنگ اوڑا قلعہ بردوان گرفت بعد آن قلعہ کبیرنگرا  
 محاصرہ نمودہ جنگ بسیار کرد و ابراہیم خان صوبہ دار و مہابت خان دیوانہ و دیگر بندہ ہا سے پادشاہ سے گشتہ شدند شاہ جهان آن  
 قلعہ را گتادہ متوجہ ڈاکہ گردیدہ چیل لک روپیہ نقد سو آگشتہ و قیل و دیگر جناس از اسوال ابراہیم خان مضبوط در آمدہ و احمد بیگ خان  
 برادر زادہ ابراہیم خان کہ در ڈاکہ بود بیچارہ شدہ بلازمت شاہ جهان رسید تا این مدت دارا خان سپر خانانان در قید بود در ہنولا  
 شاہ جهان اورا سوگند دادہ از قید خلاص کرد و صوبہ دار بنگالہ با و مرحت نمودہ خود بہ پٹنہ رسید و از ابراہیم خان را با کبر آباد  
 و دریا خان را با اور رخصت کرد و عبدالقادر خان بزور شمشیر و قوت مردانگہ آباد را تصرف شد چون رسیدہ ان بنگالہ کہ نوزاد ہا  
 شاہ جهان آوردہ بودند بعد رسیدن در پشتہ مع نوارہ گرنجیہ رفتند شاہ جهان و جنگل حصار از گل ساختہ استحکام داد و ہمین آشنا  
 شاہزادہ پرویز و مہابت خان بالشرک بسیار در رسیدند و بدفعات جنگ روڈ و راجہ بھیم پسرانا گرن کہ سردار لشکر شاہ جهان  
 بود در معرکہ گشتہ شد ازین جہت ہر میت در لشکر شاہ جهان افتاد و غیر از قورچیان و عبد القادر خان بچاپس نامہ شاہ جهان بمقتضاسے  
 شجاعت ذاتی دل بر مرگ نہادہ اسپ برانگھیت اسپ سوار چون زخمے گشت عبدالقادر خان جلو گرفتہ شاہ جهان را از سر کہ  
 بر آورد و از ان اسپ فرود آوردہ بر اسپ خود سوار کردہ بجانب پٹنہ برد چون افواج پادشاہی نزدیک پٹنہ رسید شاہ جہان  
 بودن در ان دیار صلاح ندیدہ دراکیرنگر آمد چون در ان سال کہ نوزد ہم از جلوس پادشاہ بود سلطان مراد بخش قدم در عالم  
 نہاد و اورا با والدہ او در رہتاس گذشتہ متوجہ پیشتر شد و دارا خان سپر خانانان را کہ سوگند دادہ از قید خلاص بصوبہ دار  
 بنگالہ اختصاص دادہ بود ہر چند طلب داشت مذراہ در میان آوردہ نیامدن و سپر اورا کہ بطریق بر عمالی با خود ہشتہ بود  
 بسبب ظہور این عذر زلزلش را در قلعہ رہتاس فرستاد و سپر جوان اورا قبیل سرائید بسبب غلبہ لشکر پادشاہی بودن در  
 ولایت بنگالہ صلاح وقت ندانستہ براہیکہ آمدہ بود از بنگالہ باز نہ کن برگشت و در اثنا ہی اچھون شاہ جهان سلطان مراد بخش

مع والده اش بجنور شاه جهان رسید چون رسیدن شاه جهان از بنگاله در دکن معروض پاوشاه گشت حکم رفت که شاهزاده پرویز مهابت خان  
 باشکر برای بیخ شوش شاه جهان باز دکن روند هر دو کس سبب امر از پیش رو اند دکن چند نمودار ایشان سپهر خانان که از شاهزاده گشته بشکر پاوشاه گشتی شدند بود  
 بموجب حکم بقتل رسید و خانان خود مقید گردیدند شاهزاده پرویز مهابت خان قطع مراد کرده هرگاه در مالوه رسیدند شاه جهان سبب رسیدن افول قاهر بود  
 دکن مناسب ندیده با جمیع وقت و در انجام وقت تا کرده از راه حبس میر بصوب طشه آمده قصد ایران کرد و بر سر راه سپهر سلطان  
 داراشکوه و سلطان شجاع و سلطان اوزنگ زیب را بدرگاه پدر فرستاد و چون در طشه شرف الملک کور نوکر شاهزاده شهریار قیام  
 داشت با شماع خبر آمدن شاه جهان جمعیت فراهم آورده توب و تفنگ بر قلعه نصب کرده متحصن گردید شاهزاده به ورقله منزل نموده  
 چند روز جنگ پرداخت و چند سوار مردان کارسک با آرادند چون کارسک از پیش زفت بخاطرش گذشت که بتسخیر طشه پرداخت  
 سو که بزار و و خان فائده در آن به مدبرین آشنا خبر رسید که شاهزاده پرویز در دکن مرد مهابت خان بحضور رفت فقط خان جهان  
 بود که در دکن قیام دارد بعد ازین آگاهی دکن را خالی دانسته بخاطر آورد که پیش از آنکه مهابت خان با هم او متحصن شود از راه ولایت  
 چهار و گجرات متوجه دکن بایستد بعد تعصیم این اراده قطع مراحل نموده در ناسک تربنگ لده منافات احمد نگر که بنگاه خویش در آنجا  
 گذاشته بود منزل فرمود و در صلا اقامت نمود و در آنجا بوده قاصداً خراج خان جهان بود و سوار دکن گردید

**ذکر رسیدن مهابت خان و حضور و مقید کردن و آصف خان مقید کردن**

چون ارادت الهی بران شد که حتم زخمی پادشاه برسد امر کیا از صلاح دور و فاصله اقرب بود اینصفت ظهور رسید یعنی مهابت خان  
 که مقصد چنین خدمات نمایان و ترددات نمایان شده بود بموجب التماس نور جهان بیگم و آصف خان بیس موجب مورد عقاب  
 گشت و فدائی خان از حضور ما مور گردید که مهابت خان را از شاهزاده پرویز جدا کرده بطرف بنگاله روانه سازد و اگر مهابت خان  
 بر رفتن بنگاله راضی نباشد جبریده سجنور آید و حکم شد که خان جهان کود از گجرات آمده بجای مهابت خان اتالیق شاهزاده باشد  
 و نیز حکم شد که زحیفه مطایبه سرکار بر زنده مهابت خان طلب است آنرا مع مبلغیکه از محال جاگیر امر از دور و تعدد متعریف  
 شده و و کلاسه آنها در حضور ستخانه وارد و هم فیضان ناست که از بنگاله و آن حدود بدست آورده از و باز خواست نمایند و حضور  
 عذر دیوان پسندی داشته باشد بجنور رسیده خاطر نشان دیوانیان نماید چون فدائی خان از حضور دستوری یافته در مالوه  
 رسید و احکام عالی رسانید مهابت خان از شاهزاده پرویز ترخصت گشته عازم حضور گردید و خان جهان کود از گجرات بیخست  
 شاهزاده پرویز رسید مهابت خان بعد قطع منازل در ایامیکه پادشاه بر لب دریا سبب متوجه سیر و شکار کابل بود نزدیک  
 اردوی معلی منزل نمود مهابت خان چون می دانست که طلب او و تحریک آصف خان و اراده او آنست که بهر صورت این را  
 ذایل گرداند و قبل از ورود او بر خود وارد خواهد بود غم نقشندی که داماد مهابت خان بود پادشاه حسب التماس آصف خان نیز  
 تا زیاده پاسه شدید کشید و سر بر بند دست برگردان بست بی آبرو گردانید و آنچه مهابت خان با و داده باز یافت نموده بود  
 و محمد حسن برادر زن مهابت خان که رسد پرگنه پتیا بود مقید گردید ز با سبب خطیر از هم باز یافت شد مهابت خان استیلا  
 این حالات بنا بر حفظ آبروی خود پنجهار سوار جبارا کثر از قوم راجپوت و غیره همراه آورده بود تا اگر کار بیس آبروی او کشد جان خود  
 بردانگی در باز دسبب آمدن او با بصورت مردم با همگر سخنها داشتند پادشاه از خود بخیر بلا تامل بجز دور و دور استیلا  
 فرموده پیغام فرستاد که طالبات پادشاه بی دیوان علی نشان نمند و عیان خود را خوشنودنگر داند و فیضان بنگاله  
 سجنور رساند باریاب کورنش نخواهد شد و آصف خان بنا بر فرما غرور از شعور و در افتاده با وجود اصوات عداوت با چنین



مقتدی و قوی جنگ در کین سلطنت زفت آهنگ بی خبری را کار فرما گشته مال این آمدش را نیندیشید و پادشاه را تنه این  
 طرف آب گزاشته خود با عیال و اطفال و احوال و جمیع خدم و حشم براه جبر کشیدند از آب گزاشته آن طرف دربار رفت  
 و دیگر امر اجماع با اتفاق آصف خان همان طرف آب رفته خیمه باز زدند و گزاشته پادشاه بی خبر از آنجا که پیش و خدمه ضروری  
 کسی نماند مهابت خان این احوال شنیده قابو یافت و فوراً مع چار هزار سوار از مسکن خود سوار گشته بر سر پل آمده مقتدی را  
 بر معبر با دو هزار سوار گذارشت و پل را آتش داد تا کید کرد که احدی از امرای آن طرف را بدین سمت عبور کردن ننهد  
 و خود بر دوازده دو تنخانه رسیده از اسب پیاده گشت و با دو صد راجپوت درون غسل خانه شتافت و تحت غسل خانه را شکست  
 با نذر درون رفت پرستاران حرم سر این حقیقت را بعرض رسانیدند پادشاه از درون خرگاه بر آمد و بر بالکی نشست مهابت خان نیز  
 آمده کورنش بجا آورد و برگرد بالکی قربان گردیده معروض داشت که چون یقین کردم که از دست آصف خان خلاصی من ممکن نیست  
 و ایرسک کرده خود را ورنه پناه حضرت پادشاه انداخته ام اگر مستوجب قتل و سیاستم همان به که در حضور سبزار سم در اجپوتان  
 سلح دو سرباز پادشاهی را فرار گزاشتم و غیر از چند کس خدمتکار در حضور حاضر نماند پادشاه بی ادبیا سکه مهابت خان دیده  
 دو سرباز دست بقیضه شمشیر کرده خواست که آن بی باک را بزند حاضران حضور التماس کردند که وقت حوصله از مایست ازین  
 خود را کم نمود و در اندک فرصت راجپوتان او اندرون و بیرون دو تنخانه پادشاه را فرار گزاشتم مهابت خان بعرض رسانید  
 که خود در دولت بر اسب سوار شوند و ندام در رکاب والا باشد و در آن وقت اسب خود را پیش آورد پادشاه را خیرت سلطنت  
 رحمت نداد که بر اسب او سوار شود اسب سوار خاصه طلب داشته سوار شد چون دو تیر انداز راه از دو تنخانه اسب سواره  
 رفت مهابت خان قیل حوض در پیش آورده التماس کرد که چنین شورش سوار شدن بر قیل صلاح دولت است بالضرور بر  
 قیل سوار شد مهابت خان یکی از راجپوتان مستم خود را در پیش قیل و در راجپوت محبت حوضه نشانند و هر کس از اوصاف و خدمتکار  
 پادشاهی نزدیک می رسید تا آنکه داخل خیمه مهابت خان شد در آنجا مهابت خان فرزندان خود را بزرگوار پادشاه تصدیق  
 کرد اینید و خود دست بسته ایستاد و التماس می کرد که هر چه حکم شود بجا آورد از آنجا که شاه بی غمست با ده عشق و اسیر دام محبت  
 نور جهان بگم بود و ولحده بی او نمی آسود و در بحال هم و میدم یاد او داشت و بهت بوصول او می گماشت مهابت خان بحال  
 اینکه نور جهان بگم را نیز باختیار خود آورد پادشاه را باز سبزه پادشاهی آورد اما نور جهان بگم و زبان رختن پادشاه نجان مهابت خان  
 فرصت یافته آن طرف آب بمنزل آصف خان رفته بود و مهابت خان ازین سهو خود تاسف میکرد و بهر کیف آن روز و شب خان  
 و خان بمنزل شانه براده شهر بار گذرانیدند چون نور جهان آن طرف دریا صفوف آراسته تدارک است اندیشید پادشاه مقر خان  
 نزد آصف خان فرستاده پیغام داد که جنگیدن از نیک اندیشه نیست و محبت اعدا و انگشتره خاصه بدست او داد روز دیگر اصحاب  
 و خواجه ابو الحسن فوجها آراسته قرار جنگ دادند چون پل را گسان مهابت خان آتش داده بود در راه پایاب می جستند ابو طالب  
 سپه آصف خان با چند کسان بهر حال از آب گذشت و اکثر جراثیش غرق بجز فاشندند آصف خان در میان آب رسیده بود  
 که ابو طالب سپهرش بانگ جنگ بر میت خورده برگشت و آصف خان پیشا بدو حال سپهر از میان آب راه فرار نمود و نور جهان  
 قیل سواره از دریا گذرشته بمردم تا کید عبور می کرد و جنگ در میان بود و در آن ضمن تیر بر بازو سگی یکی از پرستاران بگم که عمار  
 قیل با او نشسته بود رسید و بگم بدست خود تیر از بازو سگی او بر آورد و نزدیک قیل بگم بسیار از مردم قیل رسیدند و قیل سوار  
 بگم زخم چند برداشت و ششنگروده از دریا گذشت تا گزیر بگم بعد از گذشتن دریا در خیمه فرود آمد و آصف خان با ابو طالب

پیر خود دو صد گنجه را از بخارا بی شده شبار در قطع اصل نموده در قلعه انک نیارس که بجایگزید بود در فتنه متحصن گردید چون سلطنت مهابت خان اول امرایک  
آمدن و حاجه ابوالحسن میگرا سوگند غلام در شهادت مهابت خان گرفته ملاقات کردند بعد از سه روز نور جهان بیگم در حضور پادشاه رسید و پادشاه از ملاقات  
او خوش وقت شده از لب دریا است کوچ کرده با مهابت خان آنکه کابل شد مهابت خان از تسلط دست برداشت چون در آنک بسیار سید رون  
قلعه رفته آصف خان و ابوطالب سپهرش و میر خلیل الله و لد میر میران را با دو از ده گنجه بیست و سه روزه قید نمود یکی از مصبان آصف خان را دستگیر کرده قتل  
رسانید و پادشاه چیرگی نمیتوانست کرد با بجل بعد قطع مسافت بدار الملک کابل نزول واقع شد در اچوتان که مایه شهنشاه  
فتنه ساز س مهابت خان بودند دیگر گشته طریق بغی و بی باکی مے پیو و تدریجاً راجه راجوتان با احدیان پادشاه  
گفتگو کردند کار بجدی رسید که احدیان همه یکجا شده خبک مردانه نمودند و تدریجاً مهابت خان را چوت علف تیغ گردیده هلاک شدند  
و این معنی موجب سرشان در عونت مهابت خان شد بنا برین بعضی رسانید که باعث این فساد و خرابی قاسم برادر و حاجه ابوالحسن  
و بدیع الزمان خلیش او شده چون رعایت مهابت خان در میان پادشاه آساز دستگیر کرده حواله کرد و مهابت خان آن نزد  
را سر برهنه کرده در بازار کابل بخاری و بی غرضی گردانیده در قید نگاهاشت و از وقتی که پادشاه این همه گستاخی کرد بر همه  
چیرگی داشت و پادشاه به صورت رعایت خاطر مهابت خان میفرمود و بر چه نور جهان بیگم در خلعت سلطنت پادشاه نادان  
لے کم و کاست با مهابت خان اظهارش نمود و صریح میگفت که بیگم و صبیح شاهنواز خان ولد خان خانان عبدالرحیم که در عقد میرزا  
ابوطالب مخاطب شالیست خان ولد آصف خانست قصد تو دارم تا غافل مباشی و نور جهان بیگم در فرجام آوردن جمعیت سعی و  
تا آنکه از کابل مساوت بند دستان شد چون در حواله رهناس نزول واقع و در اینجا اجتماع ملازمان پادشاه پدید آمدند پادشاه  
مهابت خان را نیز بانی و حاجه ابوالحسن عنایت خان پیغام فرستاد که پیشتر روانه گردید و الا کار خبک خواهد کشید با ضرورت مهابت خان  
پیشتر راست گشت بعد از آنکه از دریا سے بہت عبور کرد و بزبانے افضل خان چهار حکم اصدار یافت اول آن که شایزاده شایزاد  
بصوب ٹھٹھہ رفته است تبعاً قبش شتافته مهم او بانصرام رساند دوم آن که آصف خان را با ہمراہانش از قید برآورد و حضور  
بفرستد سوم آن کہ لہور شہ و ہوشنگ پیران شایزادہ دانیال را کہ با حوالہ شدہ لو در روانہ حضور نماید چہارم آن کہ  
لشکر بی پہ نخلص خان را کہ ضامن اوست در حال بیلار مت زرسیدہ حاضر گرداند در صورتیکہ از نرسناون آصف خان و دیگر  
احکام عدول نماید فوج بر سر او متعین شدہ پس از خواہد رسانید افضل خان رفته احکام مطابقت مهابت خان یک یک گزارش  
نمود مهابت خان پس از آن سلطان دانیال را روانہ نموده اہلکار کرد کہ بموجب حکم والا روانہ ٹھٹھہ سے شوم و آصف خان را خلاص  
منے نماید تا خوف دارم کہ بعد فلا سے آصف خان میا د ابیگم از روسے جدا و تیکہ دارد و فوج بر سر من متعین کنند درین صورت  
امید و اطمینانم کہ ہر گاہ از لہور بگذرم آصف خان را خلاص کردہ روانہ حضور نماید افضل خان از پیش مهابت خان آمد پس  
شایزادہ دانیال را از لٹا گد زانید و آنچه مهابت خان گفتہ بود مفصل بعضی رسانید چون مکرر زبانی افضل خان حکم شد کہ  
خیریت تو درین است کہ آصف خان را خلاص کنی و الا نہ است خواہی کشید ناچار مهابت خان بموجب حکم والا عمل آوردہ آصف خان  
را طلب و شتہ معذرت خواست و بعد و سوگند خاطر خود را مطمئن ساختہ با ہمراہانش بحضور فرستاد لیکن ابوطالب پیر اورا  
بجست صلحت روز سے چند گناہ ہشتہ روانہ ٹھٹھہ گردید از جملہ محسن اتفاق آنکہ شورش مهابت خان بر ساحل دریا کجبت واقع شدہ  
بود و خان سے آصف خان و روانہ گردیدن مہاجرت بہت ٹھٹھہ نیز برہین کنار دریا اتفاق افتاد و بعد چند روز ابوطالب و خواجہ  
ابوالحسن و بدیع الزمان و اما د اورا عذر با خواستہ روانہ حضور نمود و منزل بمنزل روانہ ٹھٹھہ گشت پیش از رسیدن او در ٹھٹھہ

بادشاہ ہزاہ شاہ جہان از ٹٹھہ کوچ کردہ بطرف دکن معاودت نمودہ بود چنانچہ سابقاً مذکور شد و مہابت خان بعد رسیدن در ٹٹھہ بدین حکم بادشاہ رو بہ بند و ستان آورد و آنار بنی از و بظہور پیوست بادشاہ فوجی بر سر او متعین نمود و خانخانان عبدالرحیم کہ از دست مہابت خان زخمی ہای کار سے برگردد ہشت بالخلع و افتراج ہم او بر زمین خود گرفتہ رخصت شد و بحال جہاگیر مہابت خان و صاحب دار اجیر سخا خانان مرحمت گشت خانخانان بعد قطع مراحل در اجیر رسید و مہابت خان کہ بعد معاودت از ٹٹھہ نسبت اجیر رسیدہ بود تاب جنگ نیاوردہ در شغاب جبال ملک رانا اقامت و زرید خانخانان در ان سمت در سنہ بیست و یکم جلوس پیر پناہ دو دو سالگی بجا رحمت ایزد سے پیوست و مہابت خان از انجا عراقین نیاز متہا بعقیدت و اخلاص خدمت شاہ جہان ارسال داشت و بہر وقت منثور سے کہ در جواب تضرع طلب او صنادک گشت بجناب استعجال در جویر رسید و بلا زمت شاہ جہان شرف گشتہ مورد انواع عواطف گردید این محنی بعرض بادشاہ رسید خانخانان کو در خطاب پہ سالار کو صوبہ دار کو کن سرفرازی یافت و بعد اورا با شاہ ہزاہ شاہ جہان محاربت مجاہدہ ماند \*

در بیان رحلت جہاگیر بادشاہ بعالم اقبال

در سال بیست و دوم جلوس جہاگیر بادشاہ مطابق عادات متوجہ کشمیر شد و بعد از رسیدن آنجا بیماری ضعیف کہ لازم داشت استیلا یافت و ضعف ہونا توانی روز بروز زیادہ شد در اوائل زمستان رایت مراجعت براوز شدہ چون در منزل بیرم کلہ بنشاط شکار شتغال و زریدوران سرزمین در تہ کوہ شیمینی بخت بندوق انداز سے ترتیب یافتہ مقرر بود کہ چون زمینداران آہوان را از ہر تیغہ کوہ بر آوردند و منظر در آید بادشاہ خود بندوق برود اندازد و ہمین کہ زخم باہو میر رسید از سر کوہ جدا شدہ معلق زمان بز زمین کے قتلہ درین روز یک از پیادہ پاسے آن مزبور ہم آہورا را از ہر پارچہ سنگ لبتاہا خوب بنظر در سے آمد پیادہ مذکور خواست کہ پیشتر آمدہ آہورا از ان مکان پیشتر را ندیکر رسیدن در انجا پالش لغزید و ست ہوتہ زد و قضا را بوجہ کتدہ شد و آن پیادہ بل گرفتہ از ان کوہ عالی معلق زمان بز زمین افتاد و دستخوش خرد شکست و اعضا لیش از ہم گینتہ جان بحق تسلیم کرد و مینا بدہ این حال فرج بادشاہ نہایت کمول و خاطرش سے کہ گردید ترک شکار کردہ بد وقتانہ آمد از ان ساعت قرار و آرام از خاطرش برخاست از بیرم کلہ کوچ کردہ در ٹٹھہ و از انجا براجور سے نزول واقع شد و از انجا بدستور مہودیک پھر در زمانہ کوچ فرمود و در انشای راہ پیادہ خواست ہمین کہ برب گذاشت گوارا اینفتاد آخر شب حال در گون گردید و مہنگام صبح نفسی چند بسختی کشیدہ وقت چاشت روز یکشنبہ بیت ہشتم صفر سنہ یکہ از دست و شش پھری مطابق پانزدہم آبان ماہ در عمر شصت و دو سالگی طار روح از آشیان کالبد عنقر سے پرید و نور جان بکیم خردش دل خراش و نالہ جان تراش بر آسمان سیانید و گل خنبارہ از خارناخن عم خراشید و ہای ما گویان چون مرغ نیم سبل برغان خون سے طپید **بیت** بسینہ از تقابن سنگ میزدہ چہ طبا پنچہ بر رخ گلگون گزیدہ و بے اختیار سے خواند **کلمہ** درینا زین دل آزاری درینا چہ درینا زین جگر خوار سے درینا چہ خواہم بے جمالش زندگی را بکملک جاودان پانیدگی را چہ نہال عمر بے برگ ہست بے او چہ حیات جاودان مرگت سے او چہ بقانون و فانیکیو نباشد چہ کہ من ہاشم گیتی او نباشد چہ نے خواہم کرد و یک بنوشیم چہ جان را بے جمال او بیمنیم چہ آشنایش در ان گلزار ماندہ کرد و گل رخت بند و خار ماندہ و در چنین وقت ہر چند برادر خود آصف خان را طلب داشت او عذر با در میان آوردہ نیامد و نفس جان گیر بادشاہ از انجا صحوب مقصود خان بلاہور رسید و برب در بار او سے متصل شاہ درہ در باغ قاسم خان کہ نور جان بکیم رفتہ انفراسے آن باغ بود و خون گردید و عمارت عالیہ بران تعمیر یافت این یک بیت آخر از قطعہ ماریج رحلت او ملاکشی گفتہ

بیت چو تاریخ و فاشیت گشتی و فروگفتا جهان گیر از جهان رفت

ذکر سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه صہبقران ثانی

بعد ولت جہاگیر آصف خان با ارادت خان بہد استان گشت و داد و بخش سپر خسرو را بنویہ سلطنت طہسین گردانیدہ روانہ بہتر شد  
و بنا برست نام ہند و سہ را کہ در چاکب سہ از باد صبا گردے برد نزد شاہ جہان فرستادہ از خبر ولت جہاگیر آگاہ ساخت و جبہ  
جہاگیر را مصوب مقصود خان روانہ ساخت و روز جمعہ در باغ اساس نہادہ نور جہان بیگم برب آب راوی در سواد لاپور جبہ کو  
مرفون گشت چون امر اعظام میدہستند کہ آصف خان نیابراستحکام مہبانی دولت شاہ جہان این توطیہ و تمہید نمودہ ہمہ با آصفی  
و موافقت زود و آصف خان کہ از نور جہان خواہر خود مطمئن نہود بدین جہت اورا نظر نہد ہشتہ احتیاطا سے نمود کہ تزد او کسے  
آمد رفت نمی نمود و نور جہان بیگم سے خواست کہ داماد او شہر یار سلطان پادشاہ شود و شہر یار مرقوم بہر یک زن خود دست تصرف  
نہز آن پادشاہ سے دراز کردہ و سائر کار خانات بیوتات را از خزائن و خلیجانہ و قورخانہ وغیرہ کہ در لاپور بود متصرف گشتہ در عرض کیا  
ہفتاد یک روپیہ منصبیداران قدیم و جدید داد و از اہل بھلہ بعد استقرار یافتن سلطنت بنا جہان چہل پنج ملک و جبہ نہز از دستہ گردید شہر یار  
بالبیتر سپر سلطان دانیال را کہ بعد ولت جہاگیر گرنجیہ بلا پور نزد او آمدہ بود بجای خود سردار ساختہ لشکر از آب گذرانیدہ در  
سہ کوسہ شہر تاقی فریقین اتفاق افتادہ در حلقہ اول انتظام افواج شہر یار از ہم سیخت و ہر کدام بر اہی شتافت و شہر یار کہ با دو ہزار  
سوار قدیم خود در ظاہر شہر لاپور ستادہ بود برگشتہ قلعہ در آمد شہا نگاہ ارادت خان درون قلعہ رفتہ اورا بقابوسے خود آورد  
صبح امر اعظام بدرون ارک شتافتہ داد و بخش را بر سریرت نشاندند و شہر یار را دست بستہ بکوشش آواز در زد و بعد از دو روز  
کھول گردانیدند و پس از چند روز طومرث و ہوشنگ سپران شاہنژادہ دانیال را نیز مقید کردند و شاہ جہان رسیدن خبر از زبان  
نباستہ در مقام خیر سہ عد نظام الملک از راہ ہجرات عازم مستقر الحلاوتہ اکبر آباد گردید و جان نثار خان را با فرمان متضمن عواطف  
و احسان نزد خان جہان کورد افغان کہ در ان وقت صاحب صوبہ و کن حسب الام جہاگیر و نور جہان بیگم بنا برستیصال شاہ جہان  
نہ فرستادہ دلالت باطاعت نمود و او سر شستہ صواب از دست دادہ بانظام الملک سلطان دکن ساختہ بعد نمود و موافقت  
تمام ولایت بالا گھاٹ با و گذاشت و خود بہر پور آمد مقارن این حال دریاخان روہیلہ کہ پیش از ولت جہاگیر از شاہ جہان  
جدگشتہ در ولایت نظام الملک سپر میر و مہنابست طبیعت افغانے نہجا بنہان ملحق گشت و بہرک سلسلہ فتنہ و فساد گردید و  
جان نثار خان بدون عرضہ داشت در جواب فرمان رخصت انصراوت داد شاہ جہان یا محمد آباد رسیدہ ناہر خان را کہ خطاب  
شیر خواہشتا بنسب خہزاری ات و سوار صوبہ اکبر ات سرفراز نمود و میرا عیسے نر خان را منصب جہا ہزاری ذات دہنہر از سوار ایامک شہدادہ  
رخصت نمود و بہرست پسر خان اتزد آصف خان بلا پور فرستادہ بہ خط خود فرمان تو کہ در بیعت کہ احتمال قسمہ ہاست گرداؤر نہز پسر ہزارہ او شہر یار در لہور  
و ہوشنگ سپران شاہنژادہ دانیال را بھم رسد نہ م سر و ہند اصلاح و صواب دید اقرب خواہد بود و بعد در و د این حکم روز  
یکشنبہ بیت و دوم جماد الاولی سال ہزار و ست و ہفت با اتفاق دولت خواہان در ایوان خاص و عام لاپور خطبہ بنام جہا  
خواندہ شد و داد و بخش را کہ روز سہ چند کبھ صاحت وقت سلطنت برد شستہ بودند و شکیہ ساختہ در گوشہ محوس داشتند و شب  
چہر شنبہ بیت ہشتم جمادی الاولی سنہ م کورہ اورا با گشتا سپر اورشش و شہر یار و لہور مرث و ہوشنگ سپران سلطان  
دانیال از براویہیستی نتانیدند و در بیعت کہ موکب شاہ جہان سجد و ملک را نا بود مع سپ سالار مہابت خان کوچ بیگم چہ لہور جہاگیر  
شستہ مراحل نمودہ در باغ نور ظاہر اکبر آباد منزل فرمود و صباح آن سوار کھیل و اخل حوسیلہ کہ در شاہنژادہ سے با و تعلق داشت



تا بر آنظار ساعت مختار جلوس اقامت گردید و تاریخ ششم جمادی الثانیه روز و شنبه سال هزار و سیصد و پنجاه و یکم بود که سن او سیست و شش سال ششم و هفت سال و دو ماه و هفت روز رسیده بود و در مستقر الخلافه اکبر آباد بر تخت فرماندهی سلطنت و قلمه کبر آباد جلوس نمود و حکیم کنایه شیخ تخلص تاریخ جلوس چنین یافته شش ماه سال جلوس او گفتم در جهان باد تا جهان باشد و شیخ عبدالمجید شاهنامه نویسنه او در شنبه بیست و پنجم یمن یافته بعد جلوس فرمان عاطفت عنوان بنام آصف خان برادر نور جهان بگم متضمن طلب او در حضور آوردن شاهزاده از لاجور که همراه اردو جهانگیر است بود و نهاد صادر یافت و در القاب خان مرقوم این فقرات مندرج گشت عهده الخلافه بین والد عموسه دانا آصف خان و نیردران فرمانت سر و پانی که روز جلوس بیعت مانوس پوشیده بودیم برای آن عهده الخلافه فرستادیم و هر چند که بان عموعنایت فرماییم زیاده ازان کنجانشین اردو با لعل منصب بیست هزار سی ذات و سوار و اسپه و سپه غنایت نمودیم و سوک آن بندر لاهرسه بطریق انعام مرحمت فرمودیم و مهابت خان نجلاب خانخانان سپه سالار و منصب هفت هزاره سی هفت هزار سوار و صوبه و آراجمیر و خلعت خاصه با چار قب طلانی و خنجر و شمشیر مرصع با علم و نقاره و تومان طوغ و دیگر عنایات سر فرار از سی یافت و غانجهان لودسه با وجود تهر و سرتانی بعد از نصب هفت هزاره در بعضی عنایات دیگر استمال گشته بصوبه و آراکن بجال ماند و برین منط سبریکه از امر القدر مراتب و اقتصای صلاح وقت مورد الطاف و مراعیم گردیده اول حکمیکه اصدار یافت منع سجده بود و فرمود که سزاوار این تعظیم ذات معبود حقیقیست مهابت خان بعرض رسانید که اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد شسته امتیاز خادم و محذوم میماند و سجده هم بر طرفت شود و لغتس او چه بر سر یافت متضمن شاه که برود دست را بر زمین گذاشته پشت دست را بپوسند و سادات و علما و مشایخ خود در ایشان را منع این تو مانع نموده هنگام ملاقات سلام و زمان خصنت بفرستاد و فرمود پس از چند سال زمین بوس هم ممنوع شده تسلیم چهارم بجای آن قرار یافت ساعته پیش از بامداد بیدار گشته بعد تحلی و طهارت آداب صلوته مفروضه و نوافل نموده اغلب اوقات با وضو بود و در فن موسیقی نیز مہارت تمام داشت و با ستم آن راغب تجا و رخاں فواج سر صاحب تاریخ مرآة العالم سے نگار که بعضی از صوفیه در بزم او در حالت وجد جان بحق تسلیم کرده اند و چهارمین سال اول جلوس نذر محمد خان برادر خرد امام قلی خان و آقا توران رحلت جهانگیر شینده لشکر کجابل کشید و مهابت خان بعد اقمه ماور شد و طالب کلیم تاریخ حضرت نوح لشکر فتح یافته خان زمان سپه مهابت خان بمنصب سپه سالار سرافراز شد و نذر محمد خان قلعه کابل را تا دو سه ماه محاصره نمود و سینه نیل مقصود و دیگر گشت و مهابت خان با ستماع عود او و سر نهادت توقت نمود و لشکر خان صوبه دار کابل که پیش از مهابت خان خدمت شده بود انتظار مهابت خان نکرده داخل کابل گشت و حقیقت عالی بعرض داشت هر دو انکشاف یافت چون بر سر از سکنه کابل بسبب بدو عساکر توران اخصای و سپاه بسیار کشید و بودند که روپیه از خزانه کابل تجویز قاسم نے شهر محمد زید با بارت زدگان حسب الحکم العام شده انقسام یافت و نثره حسب همین سال شاهزادگان والا که محمد داراشکوہ و شجاع و اوزنگ زیب که پیش جهانگیر سے بودند مع یمن الدوله آصف خان و دیگر امرا کے نظام و خا این چشم و جمید و ظم از لاجور با کبر آباد رسیده ادراک دولت طارست نمودند سپه سالار در آغوش عاطفت کشید و تقبیل جبین ناصیه آنها نورالکین نمود بعد از آن سر یمن الدوله را که بر پا پا و شاگذاشته بود بهر دو دست برداشته در آغوش عنایت گرفت و خلعت خاصه با چار قب مرصع و خنجر و شمشیر مرصع با پردل جوا هر دو و علم و نقاره و تومان طوغ و دو اسپ از طوبی خاصه یکے با زمین مرصع و دیگر با زمین نیسا کار طلانی قبیل از خلعت خاصه با ساز طلا و ماده فیصل مرحمت نموده سر غرض را با وج افتخار رسانید و مرتبه و کالت مخصوص فرموده همراه اوزنگ که نزد ممتاز محل صبیله اوز و جاپاد شاه والد شاهزادگان سے بود و بالتماس ممتاز محل بان عهده سلطنت سپرد و در مختار

بخط عموست خواند و شالیسته خان حسین پسر او بخلعت فاخره و خنجر و شمشیر مرصع و اضافہ ہزار پانصد سوار منصب چہ ہزاری چار ہزار سوار  
 و شہر و نثار و واسپ با زین طلا و نیل امتیاز یافت و دو اوزو ہم جب سنہ ہزار و ست و ہفتم ہلاکے جشن نوروز ترتیب یافت دریا خان  
 روپیہ کہ سبے وفائی نمودہ بخان لود سے پیوستہ بود درین جشن بدنگاہ رسیدہ مورد عقو کردید و منصب چہ ہزاری یافت  
 و میرزا شہ صغوسے از بہار رسیدہ شرف کوشش دریافت چون کہ سن اورا دریافتہ بود بعینیت یک ملک و بیست ہزار روپیہ سالانہ  
 مایہ الطمینان خاطر یافت پانزدہم ماہ رمضان مہابت خان صوبہ واکر و کن و خانہ لیس بجاسے خان جهان مقرر شد و خلف او  
 خان زمان صوبہ واکر مالوہ بانظام و کن مامور شدہ خانجہان کو صوبہ واکر مالوہ یافت و درین سال حججہار سنگہ پسر راجہ ز سنگہ  
 نیدیہ قائل شیخ ابو افضل تہجم گریخت و مہابت خان بہ بنیہ او نامزد کردید و شاہ جهان لشکار باز سے و تاشا سے حصار گویار  
 توجہ نمود حججہار سنگہ چون طاقت گزیر و ستیزہ و خون دید مہابت خان نوشت کہ اگر عقو تقصیرات من شود تاشا سے جہرا تم سابقہ بعد ق  
 عقیدت سے نام و حسب التماس مہابت خان ماتم او بخشیدہ ہزار اشرفیہ و پانزدہ لک روپیہ و چیل فیل بطور جریمہ برا و مقرر شد  
 روپیہ مہابت خان اوراک کوشش نمود و درین سال نظام الملک از محاللات بالا گھاٹ کہ خانجہان لود سے از کوتاہ بینی با و گدا  
 بودست باز دہشتہ ضمیمہ ممالک محروسہ گردانید و درین جشن نوروز سے یک کروڑ و ہشتاد لک روپیہ نقد و جنس چہ لاک بیگیہ  
 زمین و یک صد و بیست موضع روایت تصدق و انعام شد \*

احوال سال دوم مطابق سنہ ہزار و سی و ہشت ہجری

جشن بزرگ قمر سے روز دو شنبہ صلح بیچ الاول کہ آغاز سال سے دہم از سنین عمر او بود لعل آمد یکبار بطلا و نقرہ و شمش بار خبا  
 پیکر پادشاہ سنجیدہ باریاب احتیاج اتفاق شد و بعد سے ماہ و ہفت و زور سر زمین گویار لشکار سیر رفتہ معاودت با کبر آباد شد  
 و خانجہان لود کہ در تاشا سے روان شدین از مالوہ بزین بوس رسیدہ بہ بنیہ حججہار سنگہ مامور شدہ بود باز شرف کوشش انور  
 سوم جب این سال مہابت خان اصحاب صوبگی و سہ سر لند گشت و بیست چہارم جب نوروز شد و جشن آن بدستور آرا  
 یافت و سالانہ ممتاز محل لک روپیہ مقرر گشت و بجز بیک پادشاہ عباس کہ در زندکے خود برای تہنیت فرستادہ بود و بعد از ان  
 رحلت نمود اوراک صحبت شاہ جهان کردہ بیست ہزار روپیہ انعام یافت و ارادہ خان بہ تغیر مہابت خان صوبہ واکر کن یافتہ  
 بعینیت خلعت با چار قب طلا و زو شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل با سا طلا و مطلقا سرافراز شد و از تغیر او دیوانی کل با فضل خان  
 شیراز سے کہ در ایام شہزادے دیوان بود مضمون گشت و تاریخ وزارتش ع شد فاطون وزیر اسکندریہ کہ گفتہ اند سہرین ایام  
 بین الدولہ آصف خان دو برہمن را کہ وہ بیست ہندی بیک شنیدن یا ز سیکہ دندودہ دیگر بہان وزن و مضمون منظوم ساختہ  
 بہر بیست بیت را ترتیب می خواندند بچہ نور اور و خانجہان لود کہ ہوارہ ار کردار تاشا سے سابق خود در توہم بود و پادشاہ سے  
 باطل بر توہمہا سے خود افزودہ انزوا گردید پادشاہ اسلام خان را کہ از امر اسفندہ رو متماد و بود نزد خانجہان فرستادہ استگشت  
 حال نمود خانجہان بہم ناسکے و اندیشہ مندی خود اظہار نمودہ معروض داشت کہ اگر رقم اما سے بخط پادشاہ یافتہ در نو کر سے و  
 انزوا اختیار و مجاز با شہم رفع توہم من ممکن است پادشاہ از خوش نہاد امان نامہ تعلیم خود در کمال عطوفت کاشتہ با و سپرد باز ہم  
 آن افغان سست پیمان بدگمان بودہ شبے سبے خبر از کبر آباد راہ قرار داد بار پیش گرفت بعد خبر خواجہ ابوالحسن با خان زمان و سرخی  
 از امر اتجاہ کب او مامور شدہ چند سے از انما مثل سید مظفر خان و خدمت پرست خان و مصلحت اس غیر ہم بسبیل تعجیل تعجب  
 نمودہ در حواسے و ہول پورا و رسیدہ نبرد آرا شد خدمت پرست خان بزخم کار سے روان ملک رستگار سے شد حسین



در آمد و اولیای دولت پادشاهی در تقاب او رست سپرده برگردیدند و اعظم خان در جاسی برای آرام سپاه اندسکه  
 آسوده حقیقت حال پادشاه نکاشت و در جلد و سکه آن اسپ و فیل و غلنت و شمشیر ارسال یافت چون خان جهان از راه  
 دولت آباد و منو و اعظم خان از آنجا که چیده بسبب تخطی که در اطراف دولت آباد شنید رفتن بان طرف مصلحت ندید و مقصد  
 استیصال بلول و مقرخان به بار رفت درین ایام ساپو سبج بوسه که سرخیل سوزن نظام الملک بود بکشور پادشاهی پیوست  
 و منصب پنجرار سکه بلند پایه گردید و دیگر اقارب او نیز فراد و زلیاقت منصبها یافتند و سید مظفر خان باضافه هزاره که ذات  
 منصب پنجرار سکه سرفراز شد و سیر حمله باضافه مذکور چار هزار سکه شغل منسوخ گردید و سبج باقر خان صوبه دار و در وقت فتح گردید

احوال سال چهارم مطابق سنه هزار و چهل و هجری

چون بنو سکه خان جهان لود سکه ولایت نظام الملک لنگه کوب نواب گشت و داعیه نظام الملک صورت گرفت خان جهان  
 را اعتماد برد و سستی نظام الملک مانند ترسید که مبادا سبک مصلحت حال خود با او غدر سکه کند بنابرین رو با لوه نهاد و عبد  
 بهادر که در بالاگماش بود و تقاب نمود و سید مظفر خان باره و جمیع دیگر با انعام هم لود سکه از حضور حضرت یافته با و ملحق شدند  
 و در سروج رسیده آنگهی یافتند که مقابله از نواسه شهر خواجه فیل سرکار خالصه شریف برده اند و خواجه عبدالکاسی پسر صدر خان که  
 به نیابت پدر در آنجا بود محافظت شهر نموده سکنه آنجا را از شر آنها حراست کرد و خان جهان از دست راست سروج بک بوندیله آید  
 از کاسی سر بر آورد و دیگر باجیت سپهر چهار سکه که تقاب مخا ذیل در آمده خود را بدیار رود هیله که چند اول خان جهان بود رسانید و دریا  
 سبب محابا برو قناعت و جنگ رستمانه پر داخته حمل با سبج برد و تقاسی او نیز سر باخته دیوانه وار عرصه کارزار گرم ساختند و چهار  
 افغان و دو صد بوندیله درین معرکه مگر سکه آن سر شدند در اثنای سکه زد و خورد تقاب بدیاری رسیده کارش انجام یافت  
 و سپاه بوندیله در یار خان جهان دانسته بر دسجوم آوردند و خان جهان فرصت یافته جان خود با سکه گریز بیرون برد و دیگر باجیت  
 بوندیله خطاب جگر آج و باضافه هزار سکه ذات و هزار سوار و دو هزار سکه و دهنر سوار شد و از وقایع این سال فتح قلعه بارو  
 بسبب اعظم خان و بدست آمدن قلعه دار و اهل و عیال هم عم ملک بدن جده مادر سکه نظام الملک که در قلعه بودند و اعظم خان در  
 جلد و سکه این خدمت باضافه هزار سکه ذات و سوارشش هزار سکه شش هزار سوار شد و دیگر ملازمان آن لشکر سبج و خود  
 مرتبه مشمول مراحم خسروان و قلعه لفتح آباد موسوم شد چون خان جهان از کشته شدن دریا راه فرار پیو و او کیا دولت سبج  
 در تقاب او شدند روز سکه دور تر رانده صبح دیگر از ماندگه راه دیر تر روانه شدند و زخمیان دست قدمان را پیشتر  
 روانه گردانید سید مظفر باره از جمیع افواج بر اول پیشتر خان جهان لود سکه رسید او نیز با شش صد جوان جلا و نشان  
 عطفت عنان نموده بمقابل پر داخت و جنگ نمود که کارنامه رستم و افرا سیاب را با شمشیر شست و شود او اکثر تقاب  
 او شربت مرگ چشیدند و بر سبج مجروح از معرکه بر آمده راه بریدند از سرداران طرف فوج پادشاهی سبج خویش  
 خان عالم و دوسه در گامبره راه سال بیکشش و کوشش بسیار جانپار سکه نمودند و صد خان رود هیله که مانده استعمار لود سکه  
 بود مع دو پسر خان جهان در میدان نقد جان با اکثر تقاب در باخت خان جهان بلا حله این حال باز رو بر راه نهاد و اکثر فغان  
 او مع زوانه در راه ماند درین فرار و در عبورش لطیف کالنج اتفاق افتاد حاکم آنجا نیاز خان خبر یافته بتا دیب او بر آمد و بخا  
 باز صفت آراگشته محار بصبی نمود و حسن خان پسرش گرفتار گشت بعزورت طبل و علم و غیره اسباب دولت و نشان شست  
 و شوکت بجایمانده از معرکه بر آمد و تا بجیت کرده عنان کتا و باز نگشیده شام برینا سبج منزل گزید و بار فغان خود گفت که حال غم



میشیز رختن از بیخ بنام قضا کار خود کرده و عمر سپایان رسیده ابد اور اعانت شادین هنگام سو و مند منیت در لشکر من خود را مستعد  
 اینک سپاه از عقب میرسد شمارا رخص کردم تا فرصت است راه خود بگیرد آخر تیغ بلاک از بندگر جدا خواهد هم شد بهتر آنکه الحال جدا  
 شوید کسی را که زندگے عزیز بود جدائی گزیند و اگر و سب که وفای شست بودند میبای هر گز دیده دست از جان شستند چون سید  
 سفر رسید و گر سپاه نمودار گشت خانجمنان لود سے مع عزیز خان سپر خود کمال ثبات و استقلال بقابلہ بر خاسته بار نقاسے  
 باقی باراده تلافی استقبال فرج دشمن نمود و هر یک از آنها که شراره آتش شجاعت بود با دشمن در او نیکتر نام و نشان خوشین  
 شین ساد خانجمنان عرصه بکام دشمنان بیده از اسبے دوام و دشمنان از چار سو محیط شدند تا دومی بر تیر و کمان شین با دشمنان در کشش بود بعد از آن  
 ما دیگدرو پاتاب تعان بود از حمل بردن بر مخالفت نیا سود تا آنکه پیکش بر بر زور غریزان پیش در اصل تیغ تیز از بدن جدا گردید چون کار خانجمنان  
 بنام شجاعید عبد قاسم خانی و زنگ که قلب و شکر پادشاه بود نیز از اسبے رسید و هر کس که کور به حضور پادشاه فرستاد در جلد و سے  
 این خدمت عبدالقاسم خان با ضافه هزاره سوارشش هزاره سوار و پنجاب فیروز جنگ مشمول عفو و عین شد  
 و سید مظفر خان با ضافه هزاره سوار و پنجاب چنزاره سوار و پنجاب خانجمنان مفتخر گردید طالبان کلمه و گشته شد  
 خانجمنان لود سے که پیرانام داشت و دریا رو هیلد رفیق عمده او این ریاست یافت ریاستی این فرد  
 فتح از سبے هم زیبا بود این کیفیت دو بالا چنانچه طافرا بود در رفتن دریا سر بر ابراهیم رفت چو گویا سوار و حباب این بریا بود  
 درین سال باران در ملک کن و کجرات و اطراف آن بالمره انقطاع یافته قطره نیارید و مخطوط عظیم روسے داد پادشاه هفتاد و یک  
 روپیہ لعل و دیدگان مرحمت فرمود و در هشتاد و دو روز محالات خالصه شریفه که یازدهم حصه مالک محروسه است تخفیف داد  
 و مسجد هم شعبان محمد علی بیگ سفیر ایران که نامه شاه صفی شکر تسنیت جلوس آورده بود در بر پانچ و دراک کوشش نمود  
 و از مغان پادشاه ایران بنظر گذرانید سه لک و پیر قیمت داشت و آنچه از طرف خود گذرانید متاع پنجاه هزار روپیہ بود و سفیر  
 مذکور را از ابتدای ورود تا روز رخصت سه لک و شانزده هزار روپیہ نقد و قریب یک لک روپیہ جنس با و مرحمت شد و عظم  
 در تعاقب افواج نظام الملکیه و عادل خانیه و در تحیر قلعه بر بند که ساسع عظیمه بجا آورد و بموجب التماس او متعب خان غلام  
 ترک نظام الملک که معتمد و رئیس لشکر و میر شمشیرش بود و از سلوک نامناسب او کیا نعم خود دل بر کینه و داعیه بندگی کشا هجرت  
 تصمیم داده بود بنصب پنجزاره سوار استمالت یافت و باین آستان رسیده مورد انواع مراحم شد و هم درین سال  
 فتح خان سپر کلان ملک چنبره سالار نظام الملک که مقید بود نظام الملک او را خلاص گردانید و چون دانست که سرگانه نظام الملک  
 را خاطر مطمئن گردد باز مجبوس خواهد بود پیش دستی کرده بدستور سے که پیش نظام الملک را نظر بنده شد مقید کرده حقیقت  
 بدرگاہ نوشت شاهجهان این حرکت از تو کرد باره ولی نعمتش نه پسندید و حکم کرد که او گذارد فتح خان برین حکم الکی یافته بقیل از  
 در و فرمان نظام الملک را خاک کرده بکشت و شترت داد که برگ خود در گذشت حسین نام سپرده ساله او را بجایش نشاند  
 وزیر سبے نصیر سے خان درین سال قلعه قند بار که از شاہیر قلعه تلنگانه است مفتوح گردید و بواب ممتاز محل که از چند بانو بیگم  
 نام داشت و صبیحه مرصیه بین اندوله آصف خان زوج پادشاه بود رحلت نموده در باغ زین آباد بر بانو ریطور امانت مقرر  
 گردید و بعد چپسے شاه شجاع مع وزیر خان و سنی خانم نفس را مستقر الحلقه اکبر آباد آورده حسب الحکم بر کنار دریا چننا خاک  
 سپرد و مقبره رفیده بر سرش بنا کرد و ششند ببدل خان تاریخ رحلت او ع جای ممتاز محل حبت با و چه یافته و پادشاه تا دو  
 از اقسام مستلکات خصوصاً استلح ساز و تعمیرات و تزئین بجا آورد و پس از آنکه گرانایه اختیار نمود سے و هشت سال

دو ماه عمر داشت و نوزده سال و یک ماه و شش روز بانوسه مشکوی اقبال بود چاروہ فرزند ازان مرحوم بوجود آمد پشت پسرش  
 دختر اگر چه دختر سیرا مظفر حسین بنفوسه که بقندار سے محل موسوم و دختر شاهی از خان پسر خانان عبدالرحیم سردور قندار  
 پادشاه مرقوم نیز بودند اما در اتحاد و اختصاص کسی بمنزلت ممتاز محل نرسید متروکات آن مرحوم از نقد و جنس بیک گرو روپیہ زیادہ  
 بود نصف بدختر گلان او جان آرا بیکم کہ بیکم صاحب معروف بود مرحمت شد و نصف در بابت اولاد انعام یافت و چهار لک روپیہ  
 برسالیانہ بیکم صاحب افزود درینوالتسلیم دین قر سے انتہا سے سال چهل و یکم و ابتدا سے سال چهل دوم عمر پادشاه ترتیب یافت

احوال سال پنجم مطابق سنہ ہزار و چهل و یک ہجری سے

جسٹن وزن شمسے کہ در ہر سال ازین عمر و بار سجیدن سلاطین بزرو اخبارت مطابق حساب شمسی و قر سے معمول بود ترتیب  
 یافت و از عمر پادشاه چهل سال بحساب شمسی انقضا یافتہ چهل و یکم شروع شد چون فتح خان پسر ملک عنبر و فرستادن پیشکش تہویق  
 نمود پادشاه وزیر خان را بادہ ہزار سوار تہ تیغ قلعہ دولت آباد ماسور نمودہ رہ می گردانید وکیل اول بعد روانہ شدن فوج بعرض رسانید  
 کہ فتح خان پسر خود را با پیشکش بدرگاہ فرستادہ درین نزدیکی میرسد بوزیر خان فرمان رفت کہ بہر جا رسیدہ از ہماجا برگردد  
 و عبدالرسول پسر فتح خان پیشکش بست لک روپیہ آوردہ بنظر گذرانید و ہم درین سال میں الد و آصف خان پسر سہروردی  
 محمد عادل شاہ والی بجای پور بانوسہ عظیم ماسور شد کہ اگر عادل شاہ اطاعت نمودہ قلعہ بر بندہ باخراج مقرر سے تسلیم نمایند  
 اکتفا بہین قدر نمودہ معاودت کند و الا سزای لائق در کنارش نمود و اعظم خان و سید مظفر خان ہماجا و گج سنگہ و خان زمان  
 و عبدالشہ خان ہما در مظفر جنگ و ہماجا بہر حسن و غیر ہم از امر اکندہ بہر ہی آن امیر کبیر متعین شدند و ازین تاریخ ہما و زن کہ  
 پیش میں الد و آصف سے بود بیکم صاحب مہین و دختر پادشاه مفوض شد و آصف خان لہرٹ بجای پور نہضت نمودہ تخت قلعہ  
 بالکی را محاصرہ نمود و قرار یافت کہ در ظلمت شب یورش نمایند اہل حصار ترسیدہ اول شب در پردہ تاریکی از سپاہ انچہ بود  
 رفت او بار لہرٹے کشید و سکنہ در عایانہا چار ہماجا ماندند سید خان جان بر ہمہ سبقت گرفتہ خود را در قلعہ سخت و بعد فتح البانی و ان  
 قلعہ تخت چوین دیدہ بر روسے آن نشست قضا را زیر آن تخت حتما سے باروت بود از آتش حرب و قتال بنوسے شرار سے  
 بان حقد ہارسید کہ ہمہ آتش در گرفت و بزور آتش تخت چون ابر لبوسے آسمان بلند شد و ہنگام رحبت از ہوا برارض عبرا  
 حفظ اسے حیانت آن سید نمودہ تخت را بر خرمن گاہ سے افگند اگر چه دست و موسے دی سید سوخت اما جان سید  
 خان ہماجا بحفظ حافظ زمین و آسمان از ہلاک بحدوس و مصون ماند و بعد از ان چون قلعہ بجای پور رسید عادل شاہیان ہماجا جنگ  
 میدان در خود دیدہ تھمن شدند و گاہ سے بر آمدہ جنگے ہم سے نمودند آخر الامریلا سے غلا در قلعہ و شکر بالا گرفت اما در شکر  
 پادشاہ سے زیادہ تنازعہ بجای پور بان بجان آمدہ خوانان معالکھ گردیدند مصطفی خان مع خیریت خان حبیبی از قلعہ نزد مصطفی خان  
 آمد و مقرر شد کہ عادل شاہ چهل لک روپیہ از ہوا بر و مرصع آلات و قیل بدرگاہ فرستد و با از جا دہ فرمان بردار سے بیرون گذارد  
 بعد از ان کہ عہد نامہ مرقوم گشت و بر آسہ عادل شاہ با سیکے از شکر بان پادشاہ سے قلعہ بردند احوال غلا سے لشکر دریافتہ عذر  
 کردند و شخص رفتہ برگشتہ علت عذر ظاہر ساخت آصف خان سببشادہ عسرت در احوال دواب و انسان ترک محاصرہ نمودہ تباہ  
 و تاراج بجای پور پر دست تنعم و رفاه شکر بان را چنانچہ باید میر آمد و زرو مال بسیار از ہر بلکہ و تصنیف بیکر کار ہم درآمد و تاشروع موسم شکر کال ہماجا  
 در کاہ بود چون ہر سات نزدیکی رسید میں بالدولہ بانقیمت بسیار از قیل و اسب شتران معمول زرو زیورہ بسیار باقیمت و از ہر جهت  
 سخاوتیں نمود و دوم رمضان این سال ہر یک پادشاہی از ہر بلکہ چندیہ با کبر آباد معاودہ نمود و ملتفت پسر مظفر خان سوہا در کن پادشاہی ہماجا

و اعظم خان از صوبه داری دکن تغییر کرده مهابت خان بجای او مقرر شد و برین الدوند آصف خان حکم رفت که مع اعظم خان دو تکریم  
 امر استیضای محضور آید و آصف خان از دکن بر سیده شرفت ملازمت دریافت و طلبه و قاص ایلیچ نذر محمد خان والی بلخ محضور رسید  
 و اسب و شتر و دیگر استعجاب که با نرزه هزار روپیه ارزش داشت از نظر گذرانید چون یک سال از انتقال ستار محل منقضی شد مجلس عرض  
 آراسته یک لک روپیه صلحا و عقالت صالحات داد و درین سال سنبله بود که بعد جنگ بسیار از قوم ترکمن که سبغ و ترو و زریه بودند  
 بردست قاسم خان صوبه دار بنگاله مترزع گردید و چهار هزار و چهار صد کس از ان قوم زن و مرد بقید آمدند درینو لا جشن وزن قمری انجام  
 سال چهل و دوم و آغاز سال چهل و سوم ترتیب یافت و قلعه کالنه دکن مفتوح شد و چون قاسم خان بعد از ان فتح ترحم همی برت  
 و اعظم خان بجای او صوبه دار بنگاله مقرر شد و صاحب محمد جان قدس تخلص از وطن خود که مشهد مقدس بود رسیده بلازمت مستعد شد  
 و قصیده که در مریخ پادشاه گفته بود در حضور خوانده بنیادیت خلعت و انعام دو هزار روپیه کامیاب گشت درین سال روزی در مجلس  
 پادشاه مذکور سکندر شد برین الدوله گفت تا امروز کسی بر سخنان اسکندر انگشت اعتراض ننهاده پادشاه گفت اگر نبوت او نبوت  
 پیوسته جای حرف زدن نیست والا ما را برود و اعتراض است اول اگر چنین پادشاه خردمند مقتدر را لبفارت بر نرزه شایه رفتن  
 چه مناسب بود دوم در جواب رسول دارا پدید را مرغ خواندن چنانچه شیخ نظامی آن اشعار نموده مصرع شد آن مرغ کو بینه  
 زین نهاد چه معنی دار و کجا لائق شان سلاطین تواند بود

احوال سال ششم مطابق سنه هزار و چهل و دو هجری

قلعه گاهانگیر که من توابع صوبه مالوه بحسن سعه تعمیر خان درین سال مفتوح شد و جشن وزن شمسی انتماسه سال چهل و یکم  
 و انتداسه چهل و دوم ترتیب یافت و درین سال شادک از دواج شاهزاده داراشکوه بانادره بانو بیگم بنت جهان بانو بیگم دختر  
 سلطان مراد زوجه سلطان پرویز بود منعقد شد و میرزا ابوطالب کلیم تاریخش چنین یافته مصرع قران کرده سعیدین برج جلال  
 و درین جشن سورس و دو لک روپیه خرج شد شش لک از سرکار خالصه شد لایف و شانزده لک روپیه از سرکار کلیم صاحب خمر کلان  
 پادشاه و ده لک روپیه از سرکار شاهزاده داراشکوه و مادر عروس دو لک روپیه از نقد و جنس ساچی فرستاد و پنج لک روپیه  
 کابین مقرر شد و بعد بیت و در روز که خدائی شاهزاده شجاع با صبیبه مرضیه شرف دو دمان نجابت میرزا رستم صفوسه انعقاد یافت  
 و تاریخش چنین گفته اند مصرع مهد بقیس لیر منزل چشمید آمد یک لک و شصت هزار روپیه بر سر ساچی فرستادند و ده لک روپیه از جواهر  
 نیمه و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و غیره با سایر کلیم صاحب و سرکار سستی خانم بنزل شاهزاده رسید و چهار لک روپیه  
 کابین قرار یافت و درین سال هفتاد و شش تاجانه در بنارس منهدم گردانیدند و بعد آمدن ایلیچ نذر محمد خان والی بلخ و درین  
 سال تربیت خان با تحالف هندوستان که در قیمت یک لک روپیه ارزش داشت لبفارت بلخ روانه شد و درین سال بعد  
 از جنگ و جدال طول محاصره تیدا سیر صاحب و ترو دات شالیسته مهابت خان و سپهش خانزادان و نصیر سخاان فتح خان سپه ملک غیر  
 حبشه سه سال در کن امان خواسته از قلعه دولت آباد بر آمد و مقابل قلعه باولیا دولت شاهجهانی سپرد و خانانان جمع را بنگاه  
 ملک نظام الملک فتح خان که از صغرسن اختیار نیک و بدند شستند برگاشت چون هر دورا محضور آوردند نظام الملک در قلعه گویا  
 محبوس شد و فتح خان بنیادیت خلعت و دو لک روپیه سالانه اختیار یافت قلعه دولت آباد در ثنانت و رسانت بی نظیر و  
 شهره آفاق است و تفصیل اوضاع و اسسحاکام آن در سلاطین نامها مندرج بیت حصار یک شمشند بدست کس بود و قلعه دولت  
 آباد و بس که چون خیر فتح این قلعه بیت و ششم ذمی الحجه سیم شایه رسید خانانان مع خانزادان سپهش بانولع عنایات

انتیاریافت و نصیر سخان پنجاب خاندورانی مخاطب شده از اصل و اضافی منصب پنجرانکس بر بلند شد و طغر خان احسن مخلص سپر تواری  
 ابو احسن که به غیبت پدر صوبه دار کشمیر می کرد با متعال پدر پهلوان سال اصاله تبیین کار فرستاد از سب یافت و صفدر خان پهلوان  
 شد که چارنگ رویه ارزش داشت لسنفارت ایران رفت و پهلوان سال از وقایع کابل بعرض رسید که زنی دختر سب زانید که دوهر  
 داشت سبک بجاسه خود و دوین برنات درین سر نیز دو چشم و دو ابرو و دو گوش و یک بینی و دهن بود بعد ساسی در گذشت و درین  
 سال شاهزاده اورنگ زیبین پانزده سالگی با فیلی فگیله و تفصیلش آنکه در خبگ نیلان هر سه شاهزاده مامور شدند تا اسب ار  
 زیر جبر و که رفته فارغ البال تا شانامید چون حسب الامر لعل آمد فیلی از حریف خود رم کرده بطرف اجتماع مردم دوید مرد زمین گرفتند  
 شاهزاده پانزده با تلغ و مستحفظان خود را با سینه رسانیدند مگر اورنگ زیب بجای خود ماند چون فیلی بسوسه او دوید خورش بهمت جهانده  
 نیزه بر پیشانی فیلی زد فیلی سب را در خرطوم پیچید و برداشته بز زمین زد و اورنگ زیب از خانه زین بسته و شمشیر کشیده بر فیلی  
 حمله برد درین اثنا فیلی دیگر که حریف او بود رسیده با او در آویخت و از سب هم روان گشته و در تر رفتند شاه جهان بمشاهده این جرات  
 اورنگ زیب را شمول انواع نوازش و عواطف فرموده خطاب به او کرد داد و بزر سرخ سنجیده این مبلغ که پنجرانکس فرستاده بود مستحق  
 بخشید سیر ابوطالب کلیم این حکایت را کمال آب و تاب در سلک نظم کشیده و بیت و دو م صفر حسب الاتماس خانان شاهزاده  
 شجاع منصب ده هزاره ذات و پنج هزار سوار و انعام شش لک و پیریه هزار کرده بصوب دکن با خزانه و لشکر بسیار فرستاد  
 و بنیولا صادق خان نیزه بین الدوله آصف خان رحلت نمود و تاریخ رحلتش ع دیگر نشود و سفید صبح صادق چیا فته اند شاه جهان  
 شایر پاس قرابت و افتخار اخلاقتش خصوص جعفر خان که نسبت و اما د بایم لک و ده داشت و هم زلف پادشاه بود اورنگ زیب را  
 بتغزیه اش فرستاد و جعفر خان لوطا خلعت خاصه و باضافه هزاره ذات و پانصد سوار منصب چار هزاره ذات و دو هزار  
 سوار هزاره ذات یافت و دیگر اولاد او نیز باضافه و عطا با مقبله شدند و هم درین ایام جشن و زن قره اختتام سال چهل و سوم  
 و آغاز چهل و چهارم ترتیب یافت چون مقرر گشته بود که تا شاهزادگان پنجه سته مامور نگردند منصب نیاند شاهزاده شجاع بنا بر دستور  
 یافتن بهم دکن منصب یافت و شاهزاده داراشکوه بنا بر ضابطه مذکوره تا این زمان هزار رویه پیریه سب یافت و پادشاه از فرط  
 نیشته که با او داشت رضایند دوسه او نمیداد و سب منصبی که ششان او داشته و از دهم ربیع الثانی منصب دوازده هزاره ذات و  
 شش هزار سوار و اصناف عنایات دیگر شاهزاده مذکور را سر فرار ساخت و سر کار حصار که بهین پوسلطنت درین سلسله همیشه بطور استمرار  
 تنخواه میشود در قبول او مقرر فرمود و نیز در همین سال اسلام خان بهیر بختیگر سب فرستاد یافت و کلایه بختیگر مالک گراش را نیز بختیگر

احوال سال سیم مطابق سنه هزار و چهل و سه هجری

سوم شعبان از دار السلطنه اکبر آباد بصوب پنجاب منتقل شد و ششم ثوال دولت خانه لاهور منزل گردید سعید خان صوبه دار  
 کابل که بعد جلوس بلازمست تر رسیده بود و قلیچ خان صاحب صوبه ملتان اوراک دولت حضور نمودند چون پادشاه با درویشان  
 سرار اوت داشت سفید هم ماه شوال بکلبه درویش حقیقت اندیش میان میرفته بنا بر انقطاع او از علائق دنیا غیر از تسبیح و دستار  
 سفید چیز دیگر نگذرانید و نوزدهم بمنزل شیخ بلاول رفته و در پیر رویه رسانید و حسب الاتماس بین الدوله آصف خان بمنزل او  
 رفته بر افتخار او افزوده بیت و چهارم از دار السلطنه لیس کشمیر منتقل شد و سب فرار اعل از راه پیر نیچال مقرر شد و سعید هم در پی  
 دولت خانه کشمیر منزل گشت و درین سال شاهزاده شجاع بانکه دکن بتغزیه پرنده منتقل نمود و پاسبان قلعه رسیده با تمام  
 محصره پرداخت و سب ساسی موفوره لعل آمد سوسه بران مترتب نشد آخر کار با استصواب مهابت خان که در جمیع امور



با طاعت در اسکے او مامور بود بر ما پور معادوت نمود چون این خبر بمساجع جاہ و جلال رسید مہابت خان را کہ با دیگر نیندای پادشاہ  
 یکدست نداشت و شاہنشاہ را در اسبے لشکر قلعہ برگردانیدہ بود معاتب گردانیدہ شاہنشاہ را با دیگر نیندگان بحضور طلبید و درینوالتشرف  
 قمر کے انجام سال چهل و چہارم و آغاز چهل و پنجم افتاد یاقت و بہت وسوم بیع الاول بعیوب و میرناک رفتہ ہشتم بیع الثانی بمبار سلطنت  
 اہور تو جوہ نمود و ہدیرین ایام مہابت خان رفت ہستی برست نام از زمانہ بیکسہ بود و ہمتد خان تاریخ فوت او چنین یافتن نامہ آرام گرفت  
 ہفت ہزار سے ہفت ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ منصب خطاب خانخانان سپہ سالار دہشت لغزش اور از دکن بیستے آوردہ مذکور

احوال سال ہشتم

بیم جادی الثانیہ دار السلطنت لاهور منزل شد درین سال صوبہ دار اسکے بالا کماث کہ عبارت ہست از سرکار دولت آباد و احمد نگر و ہن و مر و  
 جان پور چنیر و تکر و فتح آباد با توابع و مضائق و تختی از کمال برار و تمامی ملنگانہ و جیش ظاہر ادران توکب ارب بہت کرور دام بود و بجا زمان سپہ خانخانان  
 تفویض یافت و صوبہ دار کا پانک کماث بعدہ خانہ دوران مسلم شد و از تغیر او الوردی خان قراول بیگی بصوبہ دار مالوہ فرزند ہشتم جادی الثانیہ  
 شاہ شجاع از دکن آمد شہرت پاپوس پیدہ شد و سوم چہ شاہنشاہ اورنگ زیب بیست و ہزار دارا چہ ہزار سوار سیرتندی یافت و چہارم جب ترست خان  
 کہ برسم سفارت نر و نذر محمد خان والی بلخ رفتہ بود و دراک استانہ ہوستے نمود و پیشکشہا کہ آوردہ بود در نظر گذرانید از ان جملہ چیز سے  
 کہ باعث کمال انبساط خاطر پادشاہ گردید مصحف بود بخط ملک شاد خانم بنت محمد سلطان میرزا بن جہانگیر میرزا بن صاحب قران امیر تیمور  
 گورگان کہ بخط ریحان در کمال مناسبت نوشتہ در خانمہ اسم و نسب خود بر فاع کماثتہ و خان مذکور در بلخ آن را بہت آورد ہشتم شعبان  
 زیات اقبال بہت اکبر آباد برافراشتہ آمد و بہت و ہشتم ماہ رمضان از یمن دختر سلطان پرویز در مقام بلول بخانہ دارا شکوہ پسر سے  
 بوجو آمد و بسلیمان شکوہ کہ تبار یکبار تاریخ ولادت مولود ہم سے شوہر سے فرمود سوم شوال دراکبر آباد نزول و جلال نمود در جشن  
 نوروز این سال بر تخت مرصع کہ طول آن سہ گز در سبے دعرض و نیم گز و ارتفاع پنج گز تازہ انجام پذیرفتہ بود جلوس نمود قیمت تخت و یک  
 روپیہ است و در مدت ہفت سال صورت اتمام یافتہ و تخت میانہ طرفت پشت کہ پادشاہ بان تکیہ کردہ سے نشست وہ یک روپیہ  
 داشت از جملہ جوہر کہ درین تخت منسوب بود لعلی است در وسط آن بجمیت یک لک روپیہ کہ شاہ عباس ماضی مصحوب زخیل بیگی  
 برسم ارغمان بجاگیر فرستادہ و جہانگیر در جلد و سے فتوح و کن شہا بھمان مصحوب افضل خان بدکن فرستادہ بود تخت آن بہت  
 امیر تیمور افتادہ نام او و نام میرزا شاہ رخ و میرزا الہ بیگی پسر و بنیرہ اش بران کندہ بود و چون بہت شاہ عباس آمد نام نامے  
 او بران کندہ شد و بعد از ان کہ آن شاہ والا جاہ بھمان گیر فرستاد نام او و پدرش جلال الدین محمد اکبر بران کندہ آخر نام شاہ بھمان  
 بران منت دوران تخت منسوب گردید و تاریخ اتمام تخت مذکور صاحب محمد جان قد سے چنین یافتہ بہت چوتار خیش زبان پسرید  
 از دل بہ بگفت اورنگ شاہنشاہ عادل + و دیگر سے یافتہ سہ ہر ہایون صاحب قرانے + پدیرین سال یمن الدولہ صفت خان  
 نجاب خانخانانے و سپہ سالار سے و اصناف عنایات و دیگر فرق مہابت برافراخت و پادشاہ بمنزل یمن الدولہ شریف برودہ سرفراخ  
 اورا کیوان رسانید و درین جشن پیشکش پنج لک روپیہ از طرف آصف خان یمن الدولہ و دیگر پیشکش با عظیم از طرف شاہنشاہ دکان  
 درخامین حضور و دور نظر گذشت و عنایات پادشاہانہ نیز یوقوع پیوست و درین سال نجابت خان قلعہ شیرگڑہ را کہ سرحد ولایت  
 سرگڑہ است فتح گردانید و حصار کالی بہت آوردہ قلعہ خانو را ہم شعور شد چون لنگا و ہر دار جوہر نمود شیند کہ جسے راہ درآمد آن ملک سد و کردہ اندہ  
 پیکار شد و بی محابا پسر نامہ نیست جمع کثیر را سیر نمود و سوارانہا کرسیدہ جو کیوں فرستادہ و یک پیشکش الا و یک اسپہ بران قبول نمود شروط آنکہ تا حصول این  
 ہمانجا اقامت رود و درین امر خدمتے منظور داشت کہ بسبب امتداد مدت اقامت آذوقہ لشکر کم و شروع برسات خواہد شد و بدین

نزول در حال لشکر بهم رسیده پای دار نشاند نمود آخر همین شد و خان از عدم تدبیر نیاگاسے برگشته خلق را بکشتن داد و جمعی بگر سنگ  
 مرد چون این ماجرا بر من پادشاه رسید خان را بتغییر منصب تا دینت فرمود و فوجدار سسے بمیرزا خان شمیرة خانانان عبدالرحیم داد  
 و در همین سال جمعی سنگ بنیدلیه و بکر باجیت سپرد او بار دیگر عهدیان و زیدند و عبدالقد خان بهادر و سید خانجهان و فاندوران بهادر  
 باستیصال آنها متعین شدند و باندیشہ آنگه مبادا با ہم فتنه کار پادشاه سے ضائع کنند شانهزاده اورنگ زیب را بسردار سے  
 این فوج معین نمود و بیولا جشن وزن قمر سے انجام سال چهل و پنجم و آغاز چهل و ششم منعقد گردید و سیرا در یافت کیفیت ملک مخصوص  
 آنچه تبار سے در حیطه تغیر در آمد بود سید هم بیج انشا سے بسوسے رخشه مازم دولت آبا و گردید ع پادشاه جهان این سفر مبارک باد  
 تاریخ این نهضت شد و سردار افواج که بگوشمال بود بلیه معین شده بودند جمعی سنگ و بکر باجیت را بعد تر و بسیار در خشکے که گر ختہ بود  
 یافته قبل آوردند و سر سردار در منزل سجدور که معسکر اقبال بود دیگر گاه سلطنت پناه آوردند و در روپہ نقد انداخته آنها و ملک خجہ  
 لک روپہ حاصل الضبط اولیا سے دولت در آمد چون از عراق فیض اورنگ زیب کیفیت آبا د سے آنجا و سیر جالاسے دلکش او جو  
 اصناف پنجم بطور پوست پانزوم جاد سے الاوسے از موضع باری بدان صوب توجہ فرمود

احوال سال نهم مطابق سنہ ہزار و چهل و پنج ہجری

بیت و پنجم ماه جمادی الاوسے لواسے اندو جہ معسکر شاستے شد و تجمانہ ساخته نرسنگ دیوید بکر باجیت پد رحیم سنگد قابل شنج  
 ابو افضل از بیج بر انداختند و سوم جب شانهزاده اورنگ زیب از ناحیہ دامونی معاودت نموده شرف ملازمت دریافت  
 و پنجم شعبان اردو گپیمان پوی از آب نریدا عبور نمود و بیت و دوم شعبان از شکار گاہ حوالی بریا پور متوجہ بالا گناٹ شد و در  
 فواسے دولت آباد خانزمان پہمہابت خان صوبہ دار آنجا اوراک کورش نمود چون عادل شاه در آدک پیشکش تغل سے وزش  
 و قطب شاه نیز با او موافقت سے نمود مگر مت خان را که نامش ظلم شد و دستے با مہابت خان سپردہ بود با فرامین متضمن  
 و بعد و عید بیجا پور و شنج عبداللطیف دیوان تن را بگنڈہ رخصت فرمود و ساہو بسوسے با آنکہ آقای او نظام شاه در قلعه گوالیار  
 محبوس بود بطغیر از قبیلہ او برداشت نظام شاه نام کرده بعضے از حصول ملک نظام شاه را متصرف گشت در نیکو لاکہ پادشاه در جاک  
 دولت آباد بود عساکر منصورہ مامور شد کہ رفتہ تینیہ او نمایند و شالیستہ خان بفتح قلعه خیر و سنگ و ناسک و ترک نامور شد و چون عرض  
 شد کہ شش قلعه را مردم ساہو و دو قلعه را بچوہل و شش قلعه را دیگر فتنہ جو یان متصرفند وزیر دستار نواسے را ایند اسیر سازند  
 کہ و روی خان را حکم شد کہ قلاع ناگورہ را تسخیر نماید و ظاہر شد کہ عادل خان در استمالت ساہو است لہذا سید خان جهان را  
 یادہ ہزار سوار رخصت نمود کہ روند و را کہ با مانت ساہو از جانب عادل خان آمدہ از میان بردارد و تیاختما سے پے در پے  
 ملک بیجا پور را ویران سازد و اوروی خان و شالیستہ خان حسب احکم مغلای بعضے جا با جنگ برستے قلاع را بحسن تدبیر در حیط  
 تسخیر در آورده آنچه سے بایست معروض و شستند و نسبت آینا پدیرانی یافت و قلاع بہت اولیا سے دولت در آمد شالیستہ خان  
 بہ سنگیر سیدہ پرگناٹ آنرا از تصرف سپر ساہو و دیگران بر آوردہ شنج فرید و لہ قطب الدیخان را بہ تھانہ دار سے ناسک و احمد خان  
 را بہ دندور سے و احمد مہند را بہ انگولہ و باقر سر کردہ تا میان بین الدولہ را بجنیر فرستاد و شالیستہ خان حکم شد کہ با حاکم بیا بدینگی  
 قاصد حضور بود در اشناسے را معلوم کرد کہ سپر ساہو بجنیر رفتہ پانصد کس را فرستاد و اینا رفتہ شہرا از دست سپر او بر آوردہ  
 متصرف شدند چون عیال ساہو در حصار جنیر بود جمعی را از مردم پر خود ہمراہ گرفتہ باز بر جنیر آند و ہنگام ننگ گرم شد شالیستہ خان  
 سیرت بر چہ تامت خود را رسانیدہ مقاسیر را مغلوب ساخت و سنگیر و جنیر با ہفتدہ پرگنہ داخل مالک محروسہ شد و شالیستہ خان

روانہ حضور گردید و خان دوران چون قریب باو دیگر رسید حکم شد کہ از طرف بیدر رنگ عادل خان درآمدہ بنارت پرواز و  
 رسید خان جهان را نیز حکم شدہ بود کہ از شولاپور درآمدہ باین کار پرواز و خان دوران مطابق حکم نہایت غارت پر و اختہ بفرود آید  
 کہ دو از دہ کروستے بیجا پور است رفت درین ضمن نوشتہ مکتوب خان رسیدہ انقیاد عادل خان بطور پیوست و حسب الامر  
 دست از خواستہ ملکش برداشتہ آمد و ما مور شد کہ بکشایش قلعه او او دیگر پرواز نہ و رسید خان جهان قلعه شولاپور مفتوح خست  
 و در وقت مراجعت بارند و له مقابلہ شد و از رخسے از کارزار برگشت و خان زمان از احمد نگر بجنیر روانہ شد و شاہ بیگ خان را بجنیر  
 جا رگوندہ متعین فرمود اہل آن امان طلبیدہ حصار بخان سپردند و بخان جهان حکم رسید کہ در ولایت عادل شاہ درآمدہ در ویرا  
 آنجا و نادیسہ ہوسے مبلغ نہایت حسب الامر بتقدیم رسانیدہ قلعه و قبضہ لوکا پور را گرفت و با ساہو در آویختہ اورا شکست داد چون  
 بر دریا بہرہ معسر شد بخان زمان فرمان رفت کہ عادل خان اطاعت نمودہ بدرگاہ بیاید تا بالمشافہ دربارہ تخیر خبر و غیر آن ارشاد  
 یابد و محمد نام حسب الامر عادل خان مرین نقیض پنجہ پادشاہ مصحوب محمد حسین سلد و زار سال یافت و بعدین ایام شیخ  
 عبد اللطیف سفیر از گلگندہ مراجعت نمودہ مبلغ چار لک روپیہ از نقد و جنس مع شیخ طاہر نوکر قطب الملک در دہرچہ در آمدہ است  
 خود یافتہ بود بطور شکیں گذرانیدہ درین سال در ملک گلگندہ خطبہ بنام شاہ جهان خواندند و سکے نیز با سہم پادشاہ زدند و ہفتہ ہم صفر الویہ ظفر طراز بنا بر  
 انصاف ایام برسات بطرت اند و برافراشتہ گشت مکتوب خان از بیجا پور آمدہ اورا کثرت کوشش نمود و پیشکش عادل خان بفرگذاہندہ است  
 ولایت کن بٹا نہرادہ از کزیر مضمول شد و از جوالی دولت آباد شاہنرادہ را مخص نمود و در نیوالہ شین نزن قمری انقضاء سال چہل و ششم  
 را شدہ چہل و ہفتم آراستگی یافت و چون سوم بارش منقذ شد نشانزدیم جادی اللادسے از راہ او حین گھائی چاند اہالیان خلافت  
 شد و بعدین سال قلعه او سد و او دیگر بسے خان دوران مفتوح گردید +

نقل عنوان فرمان بنام قطب الملک

ایالت و امارت پناہ ارادت و عقیدت دستگاہ عمدہ اماجد کرام سلالہ اکارم عظام نقادہ خاندان غر و علاء عصابہ و دوران مجد و  
 زبہ مخلصان صلح اندیش خلاصہ تخصصان سعادت کیش و در الطاف شاہنشاہستے مصدر ارباب خیر خواستے جوہر مرات  
 صفا و صفوت فروغ ماصیہ دولت و رفعت سزاوار عالمت بکیران المخصوس لبعایتہ الملک المسان قطب الملک بشیر اعانت  
 پادشاہانہ مستظرف بودہ بدانند +

نقل عنوان عمد نامہ کہ لجا دل خان ارسال یافت

ایالت و شوکت پناہ عدالت و نصفت دستگاہ زبہ ارباب دول عمدہ اصحاب ملل خلاصہ مردان عادل خان بوفور عنایات  
 پادشاہانہ مستظرف بودہ بدانند +

احوال سال دہم مطابق سنہ ہزار و چہل و شش ہجری

ہفتم رجب پادشاہ نہضت با جمیر نمودہ در دولت خانہ ساحل تالاب اناساگر نزول اجلال فرمود و از دولت خانہ تا فرار خواہ  
 معین الدین پیادہ پارفتہ مراسم زیارت بتقدیم رسانید و دہ ہزار روپیہ بخدمت مزار عنایت شد و مسجد سے کہ در ایام مراجعت  
 از جنیر بخت روغہ حسب حکم بناسے آن گذاشتہ بودند و پس از جلوس بعرف چہل ہزار روپیہ با تمام رسید تشریف از زانی داشت  
 مصریح قبلہ اہل زمان شد مسجد شاہ جهان + تا پنج بناسے آن یافتہ اند درین سال خان دوران و سید خان جهان ہر دو با صافہ  
 ہزار سے ذات و ہزار سوار منصب پنج ہزار سوار عز افتخار یافتند و مسجد ہم شعبان بدر الخلافہ اکبر آباد و در و قنص آمود شد

و بیت و ہم ماہ مذکور سابق یک لک و شصت ہزار روپیہ بمنزل شاہ نواز خان صفوسے کہ دختر نیک اختر شہسوار شاہزادہ اور یک لک و  
 خواستگار سے نوہ بود فرستاد و سلخ ذمی القعدہ کہ شاہزادہ اورنگ زیب جبرگ کھذالی از دولت آباد روانہ حضور شدہ و باغ نوز منزل  
 رسیدہ بود پدروالگو ہر شہسوار شاہ جہان پادشاہ از کمال بجا طاعت ریاضے غالبہا سے آسے مرقوم نمودہ نزد او فرستاد و ریاضے  
 با مرودہ اگر ز در و اسے چہ شود یا تاختہ پیش از خبر آسے چہ شود و زود آمدنت نظر نشوتم ویراست چہ از زوداگر زود ترانی چہ شود  
 غزہ ذی الحجہ شاہزادہ مراد بخش و مین الدولہ آصف خان و خاندوران بہادر و علامہ افضل خان و دیگر نوینیان حسب الحکم ہتھبال  
 شتافتہ شاہزادہ اورنگ زیب را کپورتش پدرو سائیدند و جسی تی سفارت ایران محض شد و شمشیر مرصع و مشکاسے مرصع کہ چچا ہزار  
 روپیہ قیمت آن بودا برستے از تحائف دیگر لہشاہ صفی پادشاہ ایران محبوب او فرستاد چون ساعت از دواج شاہزادہ اورنگ زیب  
 نزدیک رسید بر فلان شاد کبر و شاہزادہ مبلغ دہ لک روپیہ نقد لہشاہزادہ اورنگ زیب انعام شد تا اسباب کھو آمادہ نماید و بیت  
 و دوم از خانہ شاہ نواز خان خا آورند و نیرم خانید سے در دولت خانہ خاص نقد گشت شب سہ شنبہ بیت و سوم ماہ مذکور کہ عت  
 عقد بود حسب الامر شاہزادہ مراد بخش و مین الدولہ آصف خان و جمیع امر اک عظام در خدمت شاہزادہ بمنزل شاہ نواز خان فرستد  
 و او از شب پادشاہ خود بخا شاہ نواز خان رفته مجلس سو رو سو در را پایہ برتر تہاد دین سبب احترام شاہ نواز خان بود کہ نسب  
 ہما یون او بحضرت سید البشر و در امور اعتباریہ دنیا باطلان سلیمان شان شاہ اسمعیل صفوسے قہرمان ایران منتھی میشد و دل جو  
 پس ہم کہ ارشد و اشجع اولاد بود نیز در نظر داشت و بحضور پادشاہ عقد از دواج خواندہ شد و چہار لک روپیہ کاہن قرار یافت سیرزا ابوطالب  
 کلیم تاج این شاد سے چنین یافتہ مرصع دو گوہر یک عقد دوران کشیدہ چہ بیت و ہم شاہ جہان بمنزل اورنگ زیب کہ خانہ  
 پادشاہ در عہد شاہزادگے بود و بعد جلوس باہن پس خود بخشیدہ تشریف آورد اورنگ زیب پیشکش لائق نیطر گد زانید و بہترین ایام  
 پر بھویت زمیندار جو کہ با شاہ قلیخان فوجدار آنجا در مقام ندر بودہ سے خواست بچیلہ از میان بردارد پردہ از روسے کار او برقا  
 و در خجک بردست مردم فوجدار مقتول و شاہ قلی خان بعناہات پادشاہ سے مہاسے گردید و بہترین اوقات عہد امیر خان را  
 حکم شد کہ پرتاب او جینیہ را مالش و بہ پرتاب در قلعہ بھوجہر تحصیل گشت و در اندک زمانے آن قلعہ با قلع و دیگر فتوح شدہ او گرختہ  
 باسنے خرید چون کارش بختی گراید رجوع آوردہ مقتول شد و ہم ربیع الثانی اورنگ زیب رخصت و ولت آباد یافت و درین  
 سال بسے ظفر خان آسن چند قلعہ از ثبت کشایش یافت \*

احوال سال یازدہم مطابق سنہ ہزار و چیل و ہفت ہجری

لال خان کلانوت کہ سر آمد امثال دران عہد و داماد بلاس خان پسر تانین است مورد عنایت گشتہ بعضا سے طاعت و خطاب گن بہند  
 سرفراز سے یافت چہاں پسر داشت بہترین اینہا خوشحال خان و سیرام خان بود چون قند بار بنا بر رجوع و اضطرار میرزا مظفر حسین  
 صفوسے برادر زادہ شاہ طہاسب دارا ایران بدست جلال الدین محمد اکبر پادشاہ افتاد و شاہ عباس زمانے چند بنا بر فرستے  
 عظیم کہ در ایران رو دادہ بود و متوجہ استزاع آن از دست سہد و ستیان نشد اینہا قند بار را از ملک خود منردہ بر سر آن سبے  
 کوشیدند اما شاہ عباس بعد انفرغ از انتظام ممالک محروسہ خود پسر قند بار آمدہ در محاصرہ چیل و پنج روز مفتوح ساخت و قلعہ  
 مذکورہ را گنج علی خان سپردہ اورا سردار قند بار گردانید و خود بہر کرد دولت برگشت ہمیشہ سلاطین این جبار تناسے آن بود کہ سنج  
 ملک و قلعہ مذکورہ باز بدست آید و میسر نئے شد تا آنکہ شاہ جہان سال یازدہم جلوس خود و بعد خان صوبہ دار کابل نگاشت کہ پسر  
 درست در تخریبجا بکار برد چون او استزاع آنجا از چیز قدرت خود بیرون سے دانست بلا بر گسے در آمدہ ذوالقدر خان با نزد



علی مردان خان پسر گنج علی خان که بعد پدر حاکم و فرمانروا سکه آنجا بود فرستاد و خواست که بطبیع چاره کر سه نماید علی مردان خان شاه صفی را بر آراوه شاه جهان آگهی داد شاه ایران عرض علی مردان خان را بر گرسه بازار او حمل نموده خان مرقوم را ساعتی که در آن روز مجلس خود با مردم گفت که چنین کسی را با عیال و طفلان بنیاسا باید رسانید و بدین عزیمت سیاهوشن قوللر آقا سے را بصوب قندهار منجین نمود علی مردان خان با قیام و اظهار موافقت خویش بر این امر اطلاق یافته با استیصال تمام لشکرها و عیال خود که در آن وقت خواهم قندهار را با ولایت سپرده در سلک نیکوگان سوارکار مسلک کردم و بسید خان صوبه دار کابل نوشت که انتظار جواب حضوره نموده بدین صوبه راهی شویم سعید خان این یثارت را نعمت غیر مترقبه و از تائید بخت شمرده عرضداشت را نزد شاه جهان و عوض خان و محمد شجاع پسر خود را بجلالت بر چه تا متر پیشتر فرستاد و متناقب با فوج بسیار خود هم رها داشت پادشاه بعد شجاع قلیچ خان را با اصل او اضافه پنجاه سوار سوار کرد و انبوه بصوبه دار سکه قندهار فرستاد و باندیشه تعیین یا منتخبات فوج گران آراوه شاه شایسته شجاع را با فوج عظیم نیز از سبب اینها با مدد و اعانت راهی ساخت سعید خان بعد وصول قندهار رو به دست آوردن قلعه با شاعر علی مردان خان فهمید که یافته سیاهوشن قوللر آقا سے که بحقیقت قلیل بر آن بسته بودن علی مردان خان از حضور قهرمان ایران دستوری یافته در این سرزمین رسیده فرزند نشیند و جمیشتش از هم نپاشد. غایب اسکای این ولایت اطاعت و انقیاد نخواهند نمود بنابراین با قنات و اعانت علی مردان خان آراوه و قنات با سیاهوشن تعیین داده با پشت هزار سوار بر سر موضع سحر که لشکرگاه او نزدیک قندهار بود روانه شد سیاهوشن نیز با قلیل سواران که داشت صفت آراگشته بقدر تاب و توان جنگیده انزمام یافت اما بنا بر استحضار قندهار سے روشن سلطان را با جماعت افغان چنان در حصار زمیندار گذار داشت و سعید خان در جلد و سه این خدمت از اصل اضافه بمنصب شش هزار سوار سوار دو اسپه سپه و خطاب بهادر و خضر جنگ و دیگر عنایات امتیاز یافت و فرمان رفت که در قندهار توقف نموده مهلت برکشایش آن قلاع بر گمارد و هر گاه قلیچ خان برسد قلعه قندهار را با سپه و علی مردان خان را با محمد شجاع پسر خود که خطاب خانه زاد خانه یافته روانه حضور گرداند پس از ورود فرمان و رسیدن قلیچ خان علی مردان خان روانه کابل گردید و پیش از رسیدن شاهزاده شجاع کابل رسید و بعد رسیدن شاهزاده شجاع مورد عواطف و بسبب دلجوئیها گردیده بعد چند عازم درگاه شاه جهان پادشاه گشت و قلیچ خان بسعرت خود را رسانیده حصار زمیندار را مسخر گردانید و بعد منصب داخل و محاربتش تخییر بکعبه پیش نهاد و خاطر گردانید چون بر محراب خان قلعه دار عرصه تنگ گردید اما نام طلبید و بعد بدست آوردن اما آن روانه عراق گردید و تمام قلاع ولایت قندهار مفتوح گردید و درین سال آسیامیان بر حصون مسکه شنجون آورده و قلعه را متصرف گشته سران لشکر بر این ماجرا وقت یافته رو بقلعه آنها نهادند و در عرصه دو و پھر پانزده حصار آنها گرفته و زیاده از چهار هزار آتش گشته شده و اما در زبان آشام که سر کرده آنها بود با جمیع اسیر گشت و بعد حصول این فتح قریب پانصد گشتی جنگ بدست آمد تا آن حال که چو با عیال و عیال و آمد و بعد یوراجه آنجا که خود را در اماکن صعبه کشیده بود با مرض مبتلا گشته بی سپه با خانبا کاسته مرد و عیال صوبه دار بنگالہ بنیایات اضافه منصب و خلعت مورد الطاف شد چهارم ذی قعدة نوروز شد و امر با اضافه مناصب بخت شد و در چنانچه علامه افضل خان هفت هزار سکه شد و علی مردان خان که در زمره دولت خویشاوندان مسلک گشته کابل رسیده بود منصب پسر وار سال علم و تقاریر هزار سکه یافت و درین ایام راجه گنج سنگه را عیال که در دولت و مراتب دولت خواست از جمیع راجه ها هند ممتاز بود درخت هستی برست و خلعت او عیونت سنگه بطریق التماس پدر منصب چهار هزار سکه و خطاب را بکلی سر بلند شد و امر سنگه برادر کلان او سه هزار سکه منصب و خطاب را بی یافت و این امر بر عکس ضابطه بنا بر فرط محبت گنج سنگه با مادر و حضرت سنگه بود